

## نظریه حق

نویسنده: آلون هارل<sup>۱</sup>

مترجم: علی شایان<sup>۲</sup>

### چکیده

این مقاله به منطق، درون‌مایه و توان‌مندی حق‌ها و نقش آنها در نظریه اخلاقی می‌پردازد. در مورد منطق حق‌ها می‌توان به نظریه هوفلد اشاره کرد که چهار معنای ادعا، آزادی، قدرت و مصونیت را برای حق برمی‌شمرد که در تلفیق با یکدیگر عمل می‌کنند. دربارهٔ دغدغه‌های مورد حمایت حق‌ها، دو نظریه‌گزنش و منفعت وجود دارد. نظریه نخست حق‌ها را پشتیبان اعمال‌گزنش انگاشته و نظریه دوم هدف حق‌ها را حمایت از منافع حق‌دارندگان می‌انگارد. توانمندی حق‌ها را می‌توان در دو چهارچوب بایاشناختی و پیامدباور مورد بحث قرار داد. نظریه دورکین با عنوان «حق به منزله برگ برنده» حق‌ها را محدودیت‌هایی در راه پی‌جویی هدف‌های مطلوب می‌داند. این نظریه در دسته نظریه‌های بایاشناختی قرار می‌گیرد؛ هر چند برخی از رهگذر دیدگاهی با عنوان «پیامدباوری حق‌ها» کوشیده‌اند آن را در قالب پیامدباور نیز سامان‌دهی کنند. بایاشناسی نمی‌تواند به منزله نظریه‌ای ناظر به حق ایفای نقش کند؛ زیرا، نقش حق‌ها را درون گستره گسترده‌ای از نظریه‌های نا-کانتی تبیین نمی‌کند.

دربارهٔ رابطهٔ حق‌ها و ارزش‌ها، فیلسوفان اغلب استدلال می‌کنند که حق‌ها پایه‌ای نیستند، بلکه از ارزش‌های بنیادی‌تر مشتق شده‌اند. ولی، باید گفت که این دو وابستگی دوسویه به یکدیگر دارند. نقش حق‌ها در نظریه اخلاقی نیز بحث‌انگیز بوده و برخی حتی گفتمان حق‌ها را ارتقاءدهندهٔ یک دستور کار قانون‌پرستانهٔ صوری یا دستور کار اخلاقی فرقه‌گرا می‌انگارند.

با توجه به اینکه حق‌ها جنبه‌های مختلفی دارند، نمی‌توان نظریه‌ای

1. Alon Harel

۲. عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی اسلام‌شهر

یک پارچه دربارهٔ حق به دست داد. هدف نظریه پرداز حق باید ارائهٔ روایتی جزئی و پاره‌ای دربارهٔ حق‌ها باشد. وانگهی، ارائهٔ نظریه‌ای در مورد حق نیازمند نوعی ترازمندی دقیق دربارهٔ ملاحظه‌های مفهومی و هنجارین است.

### واژگان کلیدی

نظریهٔ حق، حق‌های هوفلدی، نظریهٔ گزینش، نظریهٔ منفعت، حق به‌منزلهٔ برگ برنده، پیامدباوری، بایاشناسی، فرضیهٔ فروکاست‌گر، نظریهٔ اخلاقی



شعبهٔ پژوهش‌های حقوقی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

جهانی را تصور کنید که شباهت بسیاری با جهان ما دارد جز اینکه در آن جهان هیچ کس حقی ندارد. جهانی بی حق الزاماً جهانی شیطانی یا رنج‌آور نیست. در این جهانِ تصویری، زندگی، دارایی و رفاه مردم برای نمونه می‌توانند از رهگذر رفتار خیرخواهانهٔ دیگران یا حتی از رهگذر اعمال تکلیف‌های پشتیبان به ضمانت‌اجرا به‌خوبی مورد حمایت قرار گیرند (Feinberg 1970: 243). این جهان چه تفاوتی با جهان ما خواهد داشت؟ چنین جهانی (با فرض یکسان بودن موارد دیگر) بدتر از جهان ما است یا احتمالاً بهتر؟ نظریهٔ حق می‌تواند به نشان دادن این مسأله کمک کند که این جهانِ تصویری چه چیزی را فاقد است (اگر اصلاً چیزی را فاقد باشد).

نظریهٔ حق باید دو شرط روش‌شناختی را برآورده کند. نخست، این نظریه باید بتواند با گستره‌ای از روایت‌های پذیرفتنی<sup>۳</sup> دربارهٔ نوع حق‌هایی که داریم سازگار باشد. از این رو، نظریه‌ای که فقط حق‌هایی را شناسایی می‌کند که آزادی‌خواهی<sup>۴</sup> یا لیبرالیسم پیشرفت‌خواه<sup>۵</sup> از آنها دفاع می‌کند ناقص است. به این پرسش که چه حق‌هایی وجود دارند باید به شیوه‌ای پاسخ گفت که «کل سنت گفتمان حق‌ها را که در آن، نظریه‌های مختلف دیدگاه‌های ناسازگاری را نسبت به نوع حق‌هایی که داریم و چرایی وجود آنها ارائه کرده اند روشن سازد» (Raz, 1986: 166). این مسأله بدین معنا نیست که نظریهٔ حق به هیچ روی مفاد هنجارین ندارد، بلکه بدین معناست که چنین نظریه‌ای باید نقش حق‌ها را در نظریه‌های اخلاقی و سیاسی مختلف تبیین کند.

دوم، نظریهٔ حق باید به برخی از (یا همهٔ) صفاتی که به طور سنتی با گفتمان حق‌ها (اعم از گفتمان قانونی، اخلاقی یا سیاسی) همبسته اند یا بر آن دلالت دارند توجه کند. «توجه کردن» دلالت دارد بر اینکه این نظریه تبیین کند که چرا این

3. plausible

4. libertarianism

5. progressive liberalism

صفات مفهوم حق‌ها را تشکیل می‌دهند یا چرا صفت خاصی همبستگی توجیه‌ناپذیری با حق‌ها دارد.

صفات همبسته با حق‌ها گونه‌گون اند. حق‌ها الزام‌هایی بسیار مهم انگاشته می‌شوند که نسبت به خیر همگانی<sup>۶</sup> یا ملاحظه‌های فایده‌باورانه بی‌توجه اند. گفتن اینکه کسی حقی دارد متفاوت است با گفتن اینکه فراهم شدن خیر مورد بحث یا آنچه شخص تمایل به داشتن آن دارد خوب، خوشایند یا شکوهمند است. به‌ویژه، گفتن اینکه کسی حقی دارد بر الزامی حکمی<sup>۷</sup> یا نااختیاری<sup>۸</sup> دلالت دارد. حق‌ها با افراد و ارزش خاص آنان همبسته اند؛ آنها از افراد در برابر پیامدهای پی‌جویی راحت<sup>۹</sup> خیرهای جمعی یا اجتماعی محافظت می‌کنند. طعم فردباورانه حق‌ها در اغلب موارد با اشاره به ارزش‌هایی مانند کرامت یا خود-رهبری<sup>۱۰</sup> تبیین می‌شود؛ ارزش‌هایی که ارتباط تنگاتنگی با شخص-بود<sup>۱۱</sup> فرد دارند. سرانجام، مشخصه حق‌ها اغلب عبارت است از وجود نوعی ویژگی قانون‌پرستانه<sup>۱۲</sup> و حتی ستیزگرانه خاص. حق‌دارندگان حق خود را فقط درخواست نمی‌کنند، بلکه مدعی آن بوده یا بر آن پافشاری می‌کنند!

ممکن است فردی شک‌آور<sup>۱۳</sup> چنین استدلال کند که هیچ نظریه‌ی یگانه<sup>۱۴</sup>‌ای وجود ندارد که بتواند با کاربردهای مختلف واژه «حق‌ها» سازگار باشد. حق‌ها می‌توانند قانونی یعنی مورد حمایت قواعد حقوقی، اجتماعی یعنی مورد پشتیبانی عرف‌های جامعه‌ی<sup>۱۵</sup>، نهادی<sup>۱۶</sup>

6. public good

7. imperative

8. nondiscretionary = ناصلاح‌دیدگی

9. uninhabitant

10. autonomy

11. personhood

12. legalistic

13. skeptic = شکاک

14. unified یک‌پارچه

15. societal conventions

16. institutional

یعنی پذیرش و تقویت شده از رهگذر نهادها، سلبی یعنی حقی‌هایی برای ترک فعل‌ها یا انجام ندادن‌های شخص دیگر، یا ایجابی یعنی حقی‌هایی برای کنش‌های شخص دیگر باشند. از واژه «حق‌ها» در سندهای حقوقی باستانی حقوق رم و نیز در گزارش‌های امروزی عفو بین‌الملل استفاده شده است. احتمالاً بعید است نظریه‌ای یک‌پارچه‌کننده<sup>۱۷</sup> بتواند مفهومی را تشریح کند که از آن در زمان‌های مختلف، در محیط‌های نهادین مختلف و برای هدف‌های مختلفی استفاده شده است

(Hohfeld 1919: 35; McCloskey 1965: 119; Kagan 1998: 170; Sumner 1987: 9).

این نکته در واقع یکی از انتقادهای ارزش‌مند نسبت به ارائه نظریه‌ای درباره حق‌هاست. شاید، لازم است که نظریه‌پرداز حق متواضع‌تر بوده و هدف‌اش فراهم کردن روایتی جزئی<sup>۱۸</sup> درباره حق‌ها باشد. بحث زیر بر این فرض مبتنی است که حق‌ها جنبه‌های مختلفی دارند و نظریه حق فقط باید جنبه‌های معینی از حق‌ها را روشن کند بی آنکه وانمود کند توصیف یگانه‌ای را فراهم می‌کند که به طور یکسان به نظریه‌پرداز حقوقی روزگار رم و فعال سیاسی سده ۲۱ خدمت می‌کند.

این نوشتار به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش نخست درباره ماهیت حق‌ها بحث کرده و بخش دوم نقش حق‌ها را در نظریه اخلاقی و روابط آنها را با دیگر مؤلفه‌های این نظریه بررسی می‌کند. بخش نخست ماهیت حق‌ها را از سه دیدگاه مختلف می‌پویند: ساختار صوری<sup>۱۹</sup> یا منطقی حق‌ها، درون‌مایه<sup>۲۰</sup> حق‌ها، و توان‌مندی و اهمیت خاص حق‌ها در استدلال عملی<sup>۲۱</sup>. زیربخش نخست به اثر پرنفوذ وسلی هوفلد<sup>۲۲</sup> اختصاص دارد که ساختار منطقی حق‌ها را تحلیل می‌کند. دومین زیربخش حق‌ها را بر پایه دغدغه‌های مورد حمایت‌شان و ویژگی‌شماری می‌کند. در اینجا، دو نظریه متضاد که

17. unifying = یگانگی‌بخش

18. partial = پاره‌ای، بخشی

19. formal

20. substance = جوهر

21. practical reasoning

22. Wesley Hohfeld

مدعی اند این دغدغه‌ها را شناسایی می‌کنند، بررسی می‌شود: نظریهٔ گزینش<sup>۳۳</sup> و نظریهٔ منفعت<sup>۳۴</sup> ناظر به حق. سومین زیربخش توان‌مندی خاص حق‌ها در استدلال عملی — به‌ویژه ماهیت تعیین‌کنندهٔ آنها — را بررسی می‌کند.

دومین بخش نقش حق‌ها را در نظریهٔ اخلاقی می‌پوید. نخستین زیربخش مسأله اشتقاقی<sup>۳۵</sup> یا پایه‌ای<sup>۳۶</sup> بودن حق‌ها را مطرح می‌کند. نشان می‌دهیم که باور غالب مبنی بر ناشی شدن حق‌ها از ارزش‌های بنیادی‌تر — که قلمرو حمایت از حق‌ها و نیز جدیت<sup>۳۷</sup> آنها را تعیین می‌کنند —، بر بنیادهای مورد تردیدی مبتنی است. دومین زیربخش به بررسی این اتهام می‌پردازد که گفتمان حق‌ها دستور کار هنجارین فرقه‌گرای<sup>۳۸</sup>ی را ترویج می‌کند که بسیار فردباورانه، مردمحور و غربی است.

## ماهیت حق‌ها: منطق، درون‌مایه و توان‌مندی

### منطق حق‌ها: چهارچوب تحلیلی هوفلد

گزارهٔ نسبت‌دهندهٔ حق اغلب دربرگیرندهٔ حامل<sup>۳۹</sup>، موضوع<sup>۴۰</sup> و محتوا<sup>۴۱</sup> است. بنا بر این، گزارهٔ نوعی نسبت‌دهندهٔ حق می‌تواند به شکل زیر باشد: «الف حقی را نسبت به X در برابر ب دارد». الف — حاملِ حق — حق‌دارنده<sup>۴۲</sup> نامیده می‌شود؛ یعنی، موجودی که آن حق را دارد. ب — موضوع — (نوعاً) تکلیف‌دارنده<sup>۴۳</sup> است؛ یعنی، شخصی که

23. choice theory

24. interest theory

25. derivational

26. foundational = بنیادی

27. intringency

28. sectarian

29. subject · فاعل

30. object

31. content · درونه، مفاد

32. right-holder

33. duty-holder

آن حق در برابر وی ادعا می‌شود. X — محتوای حق — آنچه را حق درباره آن است مشخص می‌کند؛ یعنی، آنچه را ب متعهد به انجام یا عدم انجام آن است یا آنچه را الف سزاوار انجام شدن آن است.

روایت کلاسیک هوفلد نشان می‌دهد که گزاره‌های نسبت‌دهنده حق که در ظاهر مشابه به نظر می‌رسند به شیوه‌های مختلفی مورد استفاده قرار می‌گیرند. شباهت ظاهری گزاره‌های مختلف نسبت‌دهنده حق در اغلب موارد به آشفتگی‌هایی مفهومی می‌انجامد (Hohfeld 1919: 35). هدف هوفلد آن بود که با تحلیل چهار معنای مختلف عبارت «الف حقی نسبت به X دارد» از این گونه آشفتگی‌های مفهومی در استدلال قضائی جلوگیری کند:

۱. حق‌های نوع ادعا<sup>۳۴</sup>: «الف حقی نسبت به X دارد» می‌تواند بدین معنا باشد که ب تکلیفی نسبت به الف دارد؛ یعنی، الف ادعایی علیه ب — که تکلیف‌دارنده است — برای فراهم کردن X دارد. حق‌های نوع ادعا — آن گونه که هوفلد نام‌گذاری می‌کند — می‌توانند بر وجود تکلیف‌های سلبی — تکلیف عدم اقدام به شیوه‌های مانع تحقق X — و نیز تکلیف‌های ایجابی — تکلیف اقدام به شیوه‌های تسهیل‌کننده تحقق X — دلالت داشته باشد؛

۲. حق‌های نوع آزادی<sup>۳۵</sup> (امتیازها<sup>۳۶</sup>): «الف حقی نسبت به X دارد» می‌تواند بدین معنا باشد که الف هیچ تکلیفی نسبت به ب (یا نسبت به هیچ کسی) برای جلوگیری از [تحقق] X ندارد. تأیید این مسأله که الف حقی در معنای آزادی یا امتیاز برای انجام X دارد بر آن دلالت ندارد که ب یا هر شخصی تکلیفی دارد به اینکه فراهم کردن X را تسهیل کند. «آزادی‌های بی‌پناه»<sup>۳۷</sup> یعنی آزادی‌های حمایت‌نشده فقط حق‌هایی

34. claim rights

35. liberty rights

36. privileges

37. naked liberties

اند که در یک وضع طبیعیِ هابزی<sup>۳۸</sup> به رسمیت شناخته می‌شوند (در این وضع، همه افراد حقی از نوع آزادی برای کشتن، آسیب رساندن و برداشتن دارایی‌های دیگران برای ارتقاء منافع شخصی خود دارند)؛

۳. قدرت<sup>۳۹</sup> (توانایی<sup>۴۰</sup>): «الف حقی نسبت به X دارد» می‌تواند بدین معنا باشد که الف می‌تواند ترتیب قانونی موجود و در نتیجه حق‌های قانونی (یا اخلاقی) دیگران را تغییر دهد. هوفلد این نوع حق را قدرت یا توانایی می‌نامد. برای نمونه، در بسیاری از سامانه‌های حقوقی، فرد قدرت به دست آوردن مالکیت شیئی بی‌مالک (از رهگذر تصرف آن) و از این رو از میان بردن آزادی افراد دیگر را برای تصرف همان شیء دارد. برای مثال، شخص با تصرف یک کت، به طور یک‌جانبه تکلیف‌های قانونی دیگران را تغییر می‌دهد. ولی، حتی پیش از تصرف کت، دیگران در معرض «مسئولیت» قرار دارند؛ یعنی، آنان در معرض احتمالِ اِعمالِ نوعی قدرت قرار می‌گیرند که اگر اِعمال می‌شد، حق‌ها و تکلیف‌های آنان را تغییر می‌داد. دیگر نمونه‌های چنین تغییر هنجارین یک‌جانبه‌ای عبارت‌اند از قدرت قانون‌گذار برای اِعمال تکلیف‌های جدید بر شهروندان، قدرت افراد برای به ارث گذاشتن اموال خود (که به نفع کسانی است که در معرض آن مسئولیت همتا<sup>۴۱</sup> قرار دارند)، قدرت شخص برای پذیرش یک ایجاب و از این رو ایجاد قراردادی الزام‌آور، یا قدرت گمارش نماینده‌ای که مجاز به انجام دادوستدهای حقوقی از جانب شخص است؛

۴. مصونیت<sup>۴۲</sup>: «الف حقی نسبت به X دارد» می‌تواند به معنای نوعی نبودِ قدرت باشد؛ یعنی، «مصونیتی» در برابر احتمالِ تغییرِ حق‌های قانونی (یا اخلاقی) شخص از سوی دیگران. اگر الف حقی از نوع مصونیت در برابر ب (یا هر کسی) نسبت به X

38. Hobbesian state of nature

39. power = اختیار

40. ability

41. corresponding

42. immunity



دارد، از آن برمی‌آید که ب (یا هر کس دیگری) نمی‌تواند حق‌ها یا تکلیف‌های الف را در مورد X تغییر دهد؛ یعنی، الف یا دارنده مصونیت در معرض قدرت ب قرار ندارد. حق‌های گنجانده‌شده در قانون اساسی اغلب متضمن مصونیت اند که قانون‌گذار را از داشتن قدرت‌هایی که در غیر این صورت می‌داشت محروم می‌کنند. [در اینجا] قانون‌گذار — که توانایی اعمال قدرت ندارد — تابع نوعی «توانایی»<sup>۴۳</sup> است. برای نمونه، اشخاص حقی از نوع مصونیت برای آزادی بیان دارند که قانون‌گذار را از تصویب قوانینی که آزادی شخص را برای سخن گفتن از میان می‌برند باز می‌دارد. در حقوق خصوصی، طرف قرارداد در برابر خطر تغییر یک‌جانبه شرط‌های قرارداد از سوی طرف دیگر مصونیت دارد.

حق‌های هوفلدی معمولاً به‌تنهایی عمل نمی‌کنند، بلکه در تلفیق با یکدیگر عمل می‌کنند. در چهارچوب طرح هوفلد، آنچه اغلب «حق بیان آزاد» نامیده می‌شود تلفیقی است از آزادی‌ها، ادعاها، و مصونیت‌های گونه‌گون. حق‌های نوع ادعا از تکلیف دیگران مبنی بر عدم سانسور یا مداخله در اعمال حق بیان آزاد از سوی شخص تشکیل می‌شوند؛ آزادی‌ها دربرگیرنده آزادی برای شیوه‌های مختلف بیان (یا عدم بیان) اند؛ و مصونیت‌ها از تغییر این حق‌های نوع ادعا و آزادی‌ها محافظت می‌کنند.

ساختار تحلیلی هوفلد کاملاً مفهومی و تعریفی<sup>۴۴</sup> است و از این رو تابع ابطال‌گری<sup>۴۵</sup> تجربی یا اخلاقی نیست (Kramer 1998: 22). با وجود این، طرح تحلیلی هوفلد را می‌توان بر این مبنا که برخی از بنیادی‌ترین مفاهیم آن تعریف نشده‌اند مورد انتقاد قرار داد. هوفلد بر این باور است که گزاره «الف حقی را نسبت به X دارد» بدین معناست که شخصی به نام ب وجود دارد که تکلیفی را نسبت به الف در مورد X دارد؛ یعنی، تکلیفی

43. disability

44. definitional

45. refutation

که [ب] به الف مدیون است. با وجود این، هوفلد مفهوم تکلیف «مدیون به»<sup>۴۶</sup> الف — یعنی، مفهوم حقی از نوع ادعا را که الف دارا می‌شود — نامشخص باقی می‌گذارد. روشن نیست که آیا — و در چه شرایطی — تکلیف «مدیون به» الف (برای نمونه، تکلیف عدم تجاوز به زمین الف) با یک تکلیف صرفاً «مربوط به» الف (برای نمونه، تکلیف عدم تخریب آثار هنری بی‌صاحب که این تکلیف احتمالاً «مدیون به» کسی نیست) متفاوت است. حق‌ها و تکلیف‌های هوفلدی رابطه‌ای<sup>۴۷</sup> یا جهت‌دار<sup>۴۸</sup> اند؛ یعنی، [دیگران] آنها را به کسی مدیون اند. از این رو، تکمیل طرح مفهومی هوفلد و تبیین این مسأله که منظور از تکلیف «مدیون به» کسی (Waldron 1984: 8; Sumner 1987: 24) یا منظور از اینکه حقی را دیگری دارا شود چیست ضرورت دارد.

### درون‌مایه حق‌ها: دغدغه‌های مورد حمایت حق‌ها

دو نظریه در مورد حق‌ها وجود دارند که به دغدغه‌های مورد حمایت حق‌ها می‌پردازند. این دو نظریه عبارت اند از نظریهٔ گزینش (یا اراده) و نظریهٔ منفعت (یا سود). یکی از پیامدهای جانبی مهم پرداختن به این پرسش روشن کردن شکاف موجود در نظریهٔ هوفلد است؛ یعنی، تبیین این مسأله که منظور از اینکه کسی حقی را دارا شود (و منظور از تکلیف «مدیون به» کسی) چیست. وانگهی، هر دو نظریهٔ گزینش و منفعت رابطهٔ میان تحلیل مفهومی حق‌ها و بینش‌های سیاسی یا اخلاقی خاص را نشان می‌دهند. نظریهٔ گزینش و نظریهٔ منفعت چهارچوب‌های مفهومی متضادی اند که اختلاف‌های اخلاقی بنیادی‌تری را بازتاب می‌دهند.

نظریهٔ گزینش حق‌ها را پشتیبان اعمال گزینش می‌انگارد (Hart 1982: 184). حق‌دارندگان کنشگرانی<sup>۴۹</sup> اند که کنترل بر تکلیف شخصی دیگری به آنان داده شده و از

46. owed to

47. relational

48. directional

49. agents      عاملان، فاعلان

این رو می‌توان آنان را به «حاکمانی در مقیاس کوچک» قیاس کرد (Hart 1982: 183) بر پایهٔ این دیدگاه، حق‌ها را می‌توان گزینش‌هایی حمایت‌شده<sup>۵۰</sup> انگاشت؛ حمایتی که برای خود-رهبری<sup>۵۱</sup> و خود-پرورانی<sup>۵۲</sup> حق‌دارندگان مناسب است.

نظریهٔ گزینش ناگزیر بر آزادی‌ها و قدرت‌ها تأکید می‌کند؛ زیرا، فقط این دو نوع حق هوفلدی اند که اعمال گزینش را به طور مستقیم تسهیل می‌کنند. با وجود این، نظریهٔ گزینش نسبت به حق‌های نوع ادعا بی‌توجه نیست. «آزادی‌های بی‌پناه» (یعنی آزادی‌هایی که با تکلیف دیگران برای رعایت یا تسهیل گزینش‌های مؤثر همراه نیستند) برای حمایت از گزینش معنادار کافی نیستند. حمایت مؤثر از گزینش ایجاب می‌کند که آزادی‌ها و قدرت‌ها از رهگذر نوعی «مرزبندی حمایتی»<sup>۵۳</sup> تعهدها مورد حمایت قرار گیرند (Hart 1982: 172). هارت برای نشان دادن اهمیت «آزادی‌های بی‌پناه» مثال زیر را ارائه می‌کند. دو فرد در حال قدم زدن کیف پولی را در پیاده‌رو می‌بینند. تا آنجا که به قانون مربوط است، هر یک از این دو آزادی‌ای برای برداشتن آن کیف دارد و می‌تواند دیگری را از انجام آن باز دارد (برای نمونه، با هل دادن وی به منظور اینکه خود ابتدا آن کیف را بردارد). ولی، اگر آزادی برداشتن این کیف پول یک «آزادی بی‌پناه» می‌بود، هر شخصی می‌توانست در کوشش برای به دست آوردن آن کیف پول، به دیگری تعرض کرده و حتی وی را بکشد. اگر آزادی شخص برای برداشتن این کیف پول مورد حمایت نوعی «مرزبندی حمایتی» تعهدها (در این مثال، متشکل از تعهدهای عمومی مربوط به حقوق جنائی) قرار نمی‌گرفت، این آزادی بی‌ارزش می‌بود. در این مورد، این تکلیف‌ها تکلیف‌هایی عمومی اند که از بدن اشخاص حمایت کرده و هدفشان به طور خاص حمایت از آزادی افراد برای برداشتن آن کیف پول

50. protected choices

51. autonomy

52. self-realization

53. protective perimeter

نیست. گاهی نیز این تکلیف‌ها به طور خاص برای حمایت از آزادی خاصی طرح‌ریزی می‌شوند؛ مانند هنگامی که قانون شهرداری‌ها را ملزم می‌کند که به منظور حمایت از آزادی بیان افراد، فضایی را برای اعتراض کنندگان سیاسی فراهم کنند. از این رو، بر پایه نظریهٔ گزینش، حق‌ها به طور عمده از آزادی‌ها و قدرت‌ها تشکیل شده که از رهگذر نوعی مرزبندی حمایتی تعهدها تقویت و تجهیز می‌شوند.

نظریه پردازان گزینش در اغلب موارد توجه خود را بر حقوق خصوصی متمرکز می‌کنند. وجه تمایز حقوق خصوصی و حقوق جنائی آن است که حقوق خصوصی به قربانی «نقض تعهد ناقراردادی»<sup>۵۴</sup> یا نقض قرارداد قدرت‌های بسیاری داده می‌شود که گزینش مناسب از جانب حق‌دارنده را تسهیل می‌کند. گزینش‌های مورد حمایت حقوق خصوصی از سه رکن تشکیل می‌شوند: ۱. حق‌دارندگان می‌توانند از تکلیف «مدیون به» خود اعراض کرده یا آن را لغو کنند؛ ۲. حق‌دارندگان می‌توانند این تکلیف را اجرائشده باقی گذاشته یا به گونه‌ای دیگر اجرا کنند؛ ۳. حق‌دارندگان می‌توانند از تعهد به پرداخت غرامت ناشی از نقض صورت گرفته اعراض کرده یا آن را لغو کنند (Hart 1982: 183-4).

نظریهٔ گزینش این مسأله را تبیین می‌کند که چرا حق‌ها در اغلب موارد برای شخص - بود<sup>۵۵</sup>، فردیت و خود - خواستگی<sup>۵۶</sup> فرد بنیادی اند. اشخاص فردیت و شخص - بود خود را از رهگذر گزینش به نمایش می‌گذارند. در واقع، می‌توان به لحاظ مفهومی استدلال کرد که حق‌ها گزینش‌های حمایت‌شده<sup>۵۷</sup> اند و سپس اهمیت خود - رهبری را انکار کرده و چنین نتیجه گرفت که افراد هیچ حقی ندارند. با وجود این، نظریه‌پردازان گزینش نوعاً بینش اخلاقی خاص مشترکی دارند؛ بینشی که بر اهمیت خود - خواستگی

54. tort = شبه‌جرم

55. personhood

56. self-determination خواست‌آزاد

57. protected choices

و خود - رهبری تأکید دارد (Kramer 1998: 75; Sumner 1987: 47).

دقیقاً همین بستگی<sup>۵۸</sup> نظریهٔ گزینش به این بینش اخلاقی است که برخی کاستی‌ها را در این نظریه به وجود می‌آورد. این بینش سیاسی برانگیزانندهٔ نظریهٔ گزینش به اندازهای محدود است که نمی‌تواند مبنایی را برای نظریه‌ای جامع و فراگیر دربارهٔ حق‌ها فراهم کند. از این رو، نظریهٔ گزینش از ارائهٔ روایتی دربارهٔ برخی موارد پارادایمی<sup>۵۹</sup> که برای گفتمان حق‌ها اساسی اند ناتوان است. برای نمونه، این نظریه نمی‌تواند خود امکان‌پذیری<sup>۶۰</sup> مفهومی حق‌های انتقال‌ناپذیر<sup>۶۱</sup> - حق‌هایی که نمی‌توان از آنها اعراض کرد - را تبیین کند. شگفت آنکه، بنیادی‌ترین حمایت‌هایی که قانون اعطاء کرده است (یعنی حمایت از حق انتقال‌ناپذیر زندگی و آزادی) در دستهٔ حق جای نمی‌گیرند؛ در حالی که، حمایت از منافع کم‌اهمیت‌تر - یعنی منافع انتقال‌پذیر - مانند مالکیت حق شناخته می‌شود (MaCormick 1977: 197-9). افزون بر آن، نظریهٔ گزینش نمی‌تواند حق‌ها را به موجودهای ناکشنسگر (یعنی کسانی که توانایی انجام گزینش ندارند) اختصاص دهد. از این رو، بر پایهٔ این نظریه، کودکان، سالمندان، و افراد واقع در اغماء نمی‌توانند حق‌دارنده باشند (Kramer 2001: 29). وانگهی، نظریهٔ گزینش فهم همگانی<sup>۶۲</sup> از اهمیت نسبی حق‌های متفاوت را تحریف می‌کند. بر پایهٔ این نظریه، حق فرد مبنی بر عدم تعرض به وی به طور عمده از سه آزادی تشکیل می‌شود: آزادی اعراض یا عدم اعراض از تکلیف دیگران مبنی بر عدم تعرض؛ آزادی اقامهٔ دعوا یا عدم آن برای دریافت غرامت؛ و آزادی اعراض یا عدم اعراض از حق دریافت غرامت. این توصیف اولویت‌گذاری فهم همگانی میان حق‌های هوفلدی مختلف را وارونه می‌کند. در حالی که به طور سنتی حق نوع ادعا مبنی بر عدم تعرض

58. affinity = قرابت، شباهت

59. paradigmatic = مدل‌واره‌ای

60. possibility

61. inalienable rights

62. commonsensical understanding

اساسی‌ترین مؤلفهٔ حق فرد بر تمامیت جسمانی است — مؤلفه‌ای که از رهگذر آزادی‌ها، قدرت‌ها و مصونیت‌های پیرامونی مختلف مورد حمایت قرار می‌گیرد —، بر پایهٔ نظریهٔ گزینش، آزادی‌ها و قدرت‌ها مؤلفهٔ کلیدی را تشکیل می‌دهند (Wellman 1985: 75). سرانجام، نوعی ناهماهنگی میان نظریهٔ گزینش و بینش سیاسی برانگیزانندهٔ آن وجود دارد. آزادی‌هایی که در نظریهٔ گزینش برجسته می‌شوند اساسی‌ترین آزادی‌ها برای خود — خواستگی نیستند. برای نمونه، هیچ کس از رهگذر سامانه‌ای حقوقی که افراد را از قدرتِ اعراض از حق‌های خود در مورد دریافت غرامت محروم می‌کند هراسناک نخواهد شد (Jhering 1915). ولی، بر پایهٔ نظریهٔ گزینش، چنین محرومیتی ناگزیر شخص را از این حق محروم خواهد کرد.

بر پایهٔ نظریهٔ منفعت، هدف حق‌ها حمایت از (برخی) منافع حق‌دارندگان و ترویج آنها ست. تصویر غالب در اینجا بر خلاف نظریهٔ گزینش است؛ از این جهت که، نظریهٔ گزینش حق‌ها را به‌منزلهٔ گزینش‌هایی حمایت‌شده ترسیم کرده و در نتیجه بر جایگاه حق‌دارندگان به‌منزلهٔ بهره‌مندان کنش‌پذیر<sup>۶۳</sup> تکلیف‌های حمایتی و پشتیبان که بر دیگران اعمال می‌شوند تأکید می‌کند (Sumner 1987: 47). می‌توان تسهیل گزینش فردی را نوعی منفعت طبقه‌بندی کرده و آن را از رهگذر حق‌ها مورد حمایت قرار داد، ولی در این صورت جایگاه ممتازی را که در چهارچوب نظریهٔ گزینش در مورد حق‌ها دارد دارا نیست. وانگهی، در تقابل با نظریهٔ گزینش، نظریهٔ منفعت فقط بدین دلیل و تا این اندازه از گزینش‌ها حمایت می‌کند که منافع حق‌دارندگان را ارتقاء دهند. در نتیجه، قلمرو دغدغه‌های مورد حمایت نظریهٔ منفعت گسترده‌تر بوده و این نظریه می‌تواند وجود حق‌های انتقال‌ناپذیر را بپذیرد. همچنین، این نظریه می‌تواند مادام که موجودهای ناکنشگر منافی دارند (یعنی مادام که آنان می‌توانند وضع مالی بهتر یا بدتری داشته باشند) حق‌ها را به آنان نسبت دهند.

63. passive beneficiaries = ذی‌نفعان کنش‌پذیر

یکی از روایت‌های نخستین نظریه منفعت مدعی بود که داشتن حق صرفاً عبارت است از «بهره‌مند از تکلیف یا تعهد دیگری» (Lyons 1994a: 23). با وجود این، این روایت آشکارا نارضایت‌بخش بوده و دست کم به دو شیوه نیازمند بازنگری است. نخست، حق‌دارندگان از تحقق تکلیف‌هایی که دیگران به آنان مدیون اند الزاماً بهره‌مند نمی‌شوند. آنان فقط نوعاً یا معمولاً از تحقق این تعهدها بهره‌مند می‌شوند. اگر من از مال خود به شیوه‌ای استفاده کنم که برای منافع‌ام زیان‌بار باشد، از حمایت از حق خود نسبت به آن مال بهره‌مند نمی‌شوم. با وجود این، من هنوز دارنده‌ی حقی نسبت به مال‌ام انگاشته می‌شوم؛ بدین دلیل که نوعاً افراد از حمایت از مال‌شان بهره می‌برند (Raz 1986: 180; Lyons 1994a: 27).

دوم، همه‌ی منافع‌هایی که از رهگذر تکلیف‌ها مورد حمایت قرار می‌گیرند به حقی از جانب بهره‌مند آن تکلیف نمی‌انجامند. دست کم دو نوع منفعت گاهی به تکلیف‌هایی می‌انجامد ولی نمی‌توانند به حقی‌هایی از جانب بهره‌مندان تحقق این تکلیف‌ها بینجامند.

مورد نخست عبارت است از منافع موجودهایی ناتوان از داشتن حق؛ زیرا، ارتقاء منافع یا رفاه آنان ارزش غایی ندارد، بلکه فقط ارزش ابزاری<sup>۶۴</sup> دارد (Raz 1986: 166, 176-80). در حالی که نظریه‌ی گزینش با تأکید بر لزوم کنشگر بودن حق‌دارندگان (و از این رو انکار جایگاه حق‌دارنده برای کودکان و اشخاص واقع در اغما) بسیار محدود است، نظریه‌ی منفعت تمام‌عیار ساده<sup>۶۵</sup> در نسبت دادن حق‌ها به موجودهایی که منافع آنان ارزش غایی ندارند بسیار گشاده‌دست است. برای نمونه، ممکن است شخصی تکلیفی داشته باشد به قدم نزدن روی چمن‌های پریش؛ تکلیفی که رشد آن چمن را امکان‌پذیر می‌کند. با وجود این، نامعقول و خنده‌آور است که استنباط کنیم منافع چمن حقی‌هایی را ایجاد

64. instrumental

65. simple unqualified interest theory

کرده یا حتی می‌توانند حق‌هایی را ایجاد کنند (Kramer 2001: 32-3). چمن جزو آن دسته از موجودها نیست که منافع‌شان ارزش غایی دارند. در نتیجه، منافع چمن نمی‌توانند حق‌هایی را ایجاد کنند. تصمیم‌گیری در این باره که کدام موجودها منافی با ارزش غایی دارند به اصول اخلاقی گسترده‌تری بستگی دارد؛ اصولی که بخشی از نظریهٔ حق نیستند، ولی نظریه‌پرداز حق باید آنها را مفروض بگیرد.

مورد دوم این است که گاهی حتی موجودهایی را که منافع‌شان ارزش غایی دارند و این منافع از رهگذر وجود یک تکلیف ارتقاء می‌یابند نمی‌توان حق‌دارنده انگاشت. فرض کنید که جان ۱۰ دلار به مری بده کار است و مری تصمیم می‌گیرد که اگر و فقط اگر این بدهی به وی پرداخت شود، هدیه‌ای به استیون<sup>۶۶</sup> بدهد. هر چند استیون بهره‌مند از تکلیف است و منافع‌اش ارزش غایی دارند، حق‌دارنده انگاشته نمی‌شود. یکی از راه‌های توجه به این مثال نقض<sup>۶۷</sup> بر شناسایی هدف<sup>۶۸</sup>‌های زیربنای هنجارهای مربوط استوار است. حق‌دارندگان آن دسته از بهره‌مندان اند که هنجارها در نظر دارند<sup>۶۹</sup> یا قرار است<sup>۷۰</sup> به آنان بهره برسانند. نظریهٔ منفعت محدود<sup>۷۱</sup> قلمرو حق‌دارندگان را فقط به بهره‌مندان مورد نظر<sup>۷۲</sup> — یعنی کسانی که تعهدها به خاطر آنان اعمال می‌شوند — محدود می‌کند (Lyons 1994a: 28-9).

اتکاء به هدف‌ها بدین علت که در اغلب موارد ناروشن و مبهم اند مورد انتقاد قرار گرفته است (Kramer 1998: 85-7; Sumner 1987: 41). می‌توان پرسش‌هایی مطرح کرد در این باره که هدف واقعاً چیست و هدف چه کسانی به حساب می‌آید. راه

66. Steven

67. counterexample یاد نمونه

68. intention

69. mean

70. is supposed to

71. qualified

72. intended



دیگر عبارت است از شناسایی حق‌دارندگان به‌منزلهٔ موجوده‌هایی که منافع‌شان برای اعمال تکلیف بر دیگران کافی اند (Raz: 1986: 166). در نمونهٔ ما، منفعت مری برای توجیه اعمال تکلیف بر جان کافی است؛ این تکلیف صرفاً به منظور برآورده کردن نیاز استیون به گرفتن هدیه اعمال نمی‌شود.

با وجود این، این گونه کوشش‌ها برای گزینش حق‌دارندگان واقعی از میان بهره‌مندان متعدد خالی از دشواری نیست. در اغلب موارد، قضیه این گونه است که افراد از حق‌هایی سخن می‌گویند که برای برآوردن منافع فردی دیگر به حق‌دارنده نسبت داده می‌شوند (Raz 1994: 37-40; Harel 1998: 233-43). حق بیان آزاد اغلب به بیان‌کنندهٔ بالفعل یا بالقوه نسبت داده می‌شود، ولی توجیه‌های ارائه‌شده برای حمایت از آن اغلب بر پایهٔ منافع اشخاص دیگر یا حتی منافع کل جامعه استوار است. «بازارگاه ایده‌ها»<sup>۷۳</sup> آشکارا منفعتی جامعه‌ی<sup>۷۴</sup> است که در اغلب موارد برای توجیه حمایت از حق بیان آزاد مورد استفاده قرار می‌گیرد. با وجود این، منافع فرد بیان‌کننده در گفتگمانی پرهیجان<sup>۷۵</sup> اعمال مجموعهٔ پیچیده‌ای از تکلیف‌های اعمال‌شده برای حمایت از حق بیان آزاد را توجیه نمی‌کنند. منافع فرد بیان‌کننده در بازارگاه ایده‌ها تفاوت چشمگیری با منافع دیگران ندارند. وانگهی، کاربرد منفعت جامعه‌ی مانند «بازارگاه ایده‌ها» برای توجیه حق‌ها یکی از مشکلات نظریهٔ منفعت است. هر شخصی در جامعه سهم برابری در منفعت موجود در بازارگاه ایده‌ها دارد. بنا بر این، به نظر می‌رسد که نظریهٔ منفعت به شناسایی جامعه و نه فرد بیان‌کننده به‌منزلهٔ حق‌دارنده محدود می‌شود. با وجود این، هر دو گفتمان حق — آن گونه که دادرسان و دیگران آنها را به کار می‌بندند — و نیز ملاحظه‌های هنجارین (که حق‌ها را پشتیبان افراد در برابر جامعه می‌انگارند) حاکی از آن اند که بیان‌کننده و نه کل جامعه حق‌دارندهٔ واقعی است.

73. marketplace of ideas

74. societal

75. vibrant discourse

بسیاری از طرفداران نظریهٔ منفعت بر این باور اند که حق مستلزم تکلیفی همتا ست و بر عکس؛ یعنی، حق فقط و فقط در صورتی وجود دارد که تکلیفی همتا و به طور خاص تکلیف‌دارنده‌ای همتا مشخص باشد. طرفداران اخیر نظریهٔ منفعت این دیدگاه را به چالش کشیده و استدلال می‌کنند که حق بر تکلیف تقدم منطقی دارند (MacCormick 1982: 162). به طور مشخص، حق مبنای<sup>۷۶</sup> اعمال تکلیف را فراهم می‌کند (Raz 1986: 167). در نتیجه، مادام که بخواهیم ادعا کنیم که رعایت حق منوط به اعمال تکلیف‌های معینی — هر چند نامشخص — است، می‌تواند بدون مشخص کردن تکلیف‌دارندگان و حتی بدون مشخص کردن ماهیت تکلیف‌هایی که تحقق‌شان برای رعایت آن حق ضروری اند مدعی وجود حق شد. [بنا بر این]، بیان این مسأله که کودک حق دارد از آموزش بهره‌مند شود فرد را به تعیین وجود تکلیفی همتا برای دولت یا پدر-مادر ملزم نمی‌کند. همچنین، چنین فردی متعهد به بیان این مسأله نیست که آیا حق یادشده از رهگذر آموزش زبان، هنر، یا مطالعهٔ کتاب مقدس به کودک محقق می‌شود یا خیر. بنا بر این، حق را باید به منزلهٔ مبنایی برای تکلیف توصیف کرد (نه هم‌سنگ تکلیف). این دیدگاه «جنبهٔ پویای حق‌ها» یعنی توان ذاتی آنها را برای ایجاد تکلیف‌های جدید یا تکلیف‌دارندگان جدید (Raz 1986: 171) و نیز قابلیت ذاتی حق‌ها را برای حفظ هویت خود حتی هنگامی که تکلیف‌ها و تکلیف‌دارندگان برای هم‌ساز شدن با شرایط جدید تغییر می‌یابند تبیین می‌کند.

مشکلات نظریهٔ گزینش از یک سو و مشکلات نظریهٔ منفعت از سوی دیگر به پیشنهادی اخیر برای ترکیب این دو نظریه در قالب «نظریه‌ای پیوندی»<sup>۷۷</sup> انجامیده است. بر پایهٔ این نظریه، الف فقط و فقط هنگامی حق‌دارنده است که از رهگذر تراز منافع وی مشخص شود که چه کسی نوعی کنترل بر تکلیفی همتا دارد (یعنی چه

76. ground دلیل، علت

77. hybrid theory

کسی می‌تواند از آن تکلیف اعراض کند، آن را اجرا کند یا این کارها را نکند یا چه کسی می‌تواند از تکلیف به پرداخت غرامت در مورد یک نقض اعراض کرده یا آن را لغو کند). اگر ب بر تکلیفی کنترل دارد، وی فقط و فقط در صورتی حق دارنده است که کنترل ارتقاء تراز منافع‌اش به وی داده شود؛ در حالی که الف فقط و فقط هنگامی حق دارنده است که منظور از کنترل ب بر این تکلیف ارتقاء تراز منافع الف باشد.

نظریه پیوندی بر بسیاری از اعتراض‌های وارد به نظریه‌های گزینش و منفعت غلبه می‌کند. بر خلاف نظریه گزینش، این نظریه می‌تواند مادام که انتقال ناپذیری حق‌ها منافع یک موجود را ارتقاء می‌دهد حق‌هایی انتقال ناپذیر را به آن موجود نسبت دهد. من حقی انتقال ناپذیر برای بهره‌مندی از آزادی دارم؛ زیرا، منافع خاص من ایجاب می‌کنند که این حق انتقال ناپذیر باشد. همچنین، این نظریه بر خلاف نظریه گزینش می‌تواند نسبت دادن حق‌ها به ناکشگران مانند کودکان یا افراد واقع در اغما را نیز تبیین کند. قدرت کنترل تکلیف‌ها در مورد کودکان به منظور ارتقاء منافع آنان نوعاً به اشخاص دیگر — برای نمونه، پدر — مادر — داده می‌شود. از این رو، بر خلاف نظریه گزینش، نظریه پیوندی کودکان را در دسته حق دارندگان قرار می‌دهد. نظریه پیوندی بر برخی از مشکلاتی که نظریه منفعت با آنها روبه‌روست نیز غلبه می‌کند. در اینجا نیز، موردی را در نظر بگیرید که جان ۱۰ دلار به مری بده کار است و مری تصمیم گرفته که اگر و فقط اگر بدهی‌اش پرداخت شود هدیه‌ای به استیون بدهد. بر خلاف نظریه منفعت، نظریه پیوندی مری را حق دارنده می‌شناسد. زیرا، مری است که اگر بخواهد می‌تواند از این تکلیف اعراض کند و این قدرت نه به خاطر ارتقاء منافع استیون که برای ارتقاء منافع خویش به وی داده می‌شود.

با وجود این، نظریه پیوندی بی‌مشکل نیست. اساساً، این نظریه دو نوع منفعت متفاوت را — که تعیین می‌کنند چه کسی یک تکلیف را کنترل کند — با یکدیگر جمع می‌کند. گاهی، یک موجود تکلیفی را به منظور ارتقاء خودرهبیری (نوعاً خودرهبیری

خاص خود) کنترل می‌کند. گاهی نیز، کنترل بدین منظور به موجودی داده می‌شود که آن موجود برای ارزیابی رفاہ خود یا رفتار کنشگر دیگر و ارتقاء آن توانا تر است. بنا بر این، به نظر می‌رسد که بر خلاف نظریهٔ گزینش که حق‌ها را به منزلهٔ گزینش‌هایی حمایت‌نشده ترسیم می‌کند یا بر خلاف نظریهٔ منفعت که حق‌دارندگان را به مثابهٔ بهره‌مندان مشخص می‌کند (صرف‌نظر از اینکه منفعت از چه چیزی تشکیل می‌شود)، نظریهٔ پیوندی بر پایهٔ منافی استوار است که ماهیت‌شان از بافتی به بافت دیگر متغیر است. گاهی، مانند نظریهٔ گزینش، ارزش خودرهبیری یا کرامت و گاهی نیز ملاحظه‌های فایده‌باورانه یا شبه‌فایده‌باورانه اند که تعیین می‌کنند چه کسی تکلیفی را کنترل کند. نظریهٔ پیوندی فاقد بنیادهای هنجارین یک‌پارچه‌ای است که مشخصهٔ هر دو نظریهٔ گزینش و منفعت است.

نظریه‌های گزینش و منفعت به دغدغه‌های مورد حمایتِ حق‌ها می‌پردازند. آنها با انجام این کار، شکافی را در طرح مفهومی هوفلد نیز پر می‌کنند. اساساً، آنها مفهوم تکلیف‌های رابطه‌ای یا جهت‌دار را روشن می‌کنند؛ یعنی، این مسأله را تبیین می‌کنند که منظور از تکلیفِ «مدیون به» کسی یا حقی که باید کسی دارا شود چیست. طی انجام چنین کاری، شخص مطالبی را دربارهٔ رابطهٔ تنگاتنگِ حق‌ها با اصول بنیادی‌تر نظریهٔ اخلاقی و سیاسی می‌آموزد. با وجود این، هر دو نظریهٔ گزینش و منفعت این ویژگی مهمِ حق‌ها را تبیین‌نشده باقی می‌گذارند که چرا حق‌ها در استدلال عملی بسیار مهم انگاشته می‌شوند.

### توان‌مندی حق‌ها: چرا باید حق‌ها را جدی گرفت؟

این باور که حق‌ها اهمیت خاصی دارند، از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که شکافی میان جدیت یا وزنِ نسبت - داده‌شده به یک حق و میزان ارتقاء منافع حق‌دارنده از سوی آن حق وجود دارد. نخستین اصلاحیهٔ قانون اساسی ایالات متحد آمریکا از حق بیان آزاد حمایت می‌کند. در اغلب موارد، بیانی که به ضرر

منافع افراد بسیاری است و دست کم در ظاهر امر منافع بیان کنندگان را ارتقاء نمی‌دهد با جدّیت مورد حمایت قرار می‌گیرد. حتی اغلب به نظر می‌رسد که وقتی حق‌ها منفعتی را به روشنی ارتقاء نمی‌دهند، حمایت از آنها بسیار جدّی‌تر از هنگامی است که صرفاً از رهگذر سنجش منافع مربوط توجیه می‌شوند (Raz 1994: 30). نظریه حق باید توان‌مندی استثنایی حق‌ها را — به منزله عاملی گسترده‌تر از اهمیت منافع مورد حمایت خود — در استدلال عملی تبیین کند.

بر پایه یکی از نظریه‌های پرنفوذ، وقتی شخصی حقی دارد، وجود آن حق «آستانه بحث‌انگیزی»<sup>۷۸</sup> را برای حق‌دارندگان در برابر اعتراض‌ها — که در غیر این صورت می‌توانستند علیه آنان به کار گرفته شوند — فراهم می‌کند (Lyons 1994b: 152).

صرف این واقعیت که عدم حمایت از حق شخص برخی پیامدهای سودمند (هر چند اندک) دارد برای نادیده گرفتن این حق کافی نیست. دورکین<sup>۷۹</sup> برای توصیف این پدیده، اصطلاح «حق به منزله برگ برنده»<sup>۸۰</sup> را وضع کرد. از دیدگاه وی، حق‌ها را باید به منزله «برگ‌های برنده و رای توجیهی پس‌زمینه‌ای»<sup>۸۱</sup> برای تصمیم‌هایی سیاسی که هدفی را برای کل اجتماع بیان می‌کنند» درک کرد (Dworkin 1984: 153).

این ملاحظه‌های پس‌زمینه‌ای ماهیتی پیامد‌باور<sup>۸۲</sup> دارند؛ یعنی، هدف‌های معینی را مشخص می‌کنند که اجتماع سیاسی باید برای رسیدن به آنها مبارزه کند. حق‌ها پی‌جویی راحت (و از جهاتی موجه) این هدف‌ها را مختل می‌کنند. بنا بر این، استدلال حق‌بنیاد<sup>۸۳</sup> به احتمال بسیار در تقابل با فرایند تمام‌عیار ترازمندی منافع و هدف‌های متضاد قرار می‌گیرد؛ ترازمندی‌ای که نوعاً در روش تصمیم‌گیری اقتصادمحور به نام

78. argumentative threshold

79. Dworkin

80. rights as trumps

81. background

82. consequentialist = نتیجه‌باور

83. rights-based reasoning

«تحلیل هزینه - فایده»<sup>۸۴</sup> یا بیشینه‌سازی سود<sup>۸۵</sup> مثال آورده می‌شود.

دو روشنگری در اینجا ضرورت دارد. نخست، هر چند حق‌ها برگ‌های برنده‌ای و رای توجیه‌های پس‌زمینه‌ای انگاشته می‌شوند، پی‌جویی هر هدف اجتماعی ارزش‌مند را الزاماً نادیده نمی‌گیرند. اگر دست‌آوردها بر پایه توجیه‌های پس‌زمینه‌ای به اندازه کافی گسترده باشند، می‌توان حق‌ها را نادیده گرفت. دوم، توجیه‌های پس‌زمینه‌ای هدف‌هایی را بیان می‌کنند که الزاماً فایده‌باور نیستند. برابری نیز می‌تواند به منزله توجیهی پس‌زمینه‌ای ایفای نقش کند. آنچه مشخصه هدف‌های اجتماعی در تقابل با حق‌هاست تمایل به دادوگرفت<sup>۸۶</sup> هزینه‌ها و منافع «درون یک اجتماع به منظور تولید منفعتی کلی برای کل آن اجتماع» است (Dworkin 1977: 91). تقابل حق‌ها با هدف‌های جمعی از این جهت است که حق‌ها فردی اند نه جمعی و در نتیجه، استدلال حق‌بنیاد دادوگرفت هزینه‌ها و منافع را میان افراد و جامعه مجاز نمی‌شمرد.

«نظریه برگ‌های برنده» ادعایی مفهومی را بیان می‌کند. این نظریه خود را به هیچ فرض هنجارین ماهوی در این باره که برگ‌های برنده از چه چیزی حمایت می‌کنند یا روی دست چه نوع منافع جمعی بلند می‌شوند پای‌بند نمی‌کند. بنا بر این، نظریه یادشده نخستین شرط روش‌شناختی پیش‌گفته را برآورده نمی‌کند. با وجود این، نظریه حق به‌منزله برگ برنده دو کاستی دارد. نخست، این نظریه حداکثر می‌تواند شرایط ضروری و نه کافی را برای وجود حق‌ها فراهم کند. تکلیف‌ها و نیز حق‌ها می‌توانند هدف‌های اجتماع را نادیده بگیرند. باور سزاده<sup>۸۷</sup> که حکم می‌کند به اینکه جامعه تکلیفی برای مجازات مجرمان دارد (حتی اگر مجازات آنان سودی نداشته باشد)، نمونه‌ای از چنین تکلیفی است. دوم، این نظریه باید تمایز میان هدف‌های جامعه‌ای و حق‌های فردی

84. cost-benefit analysis

85. utility-maximization

86. trade off

87. retributivist = کیفردهنده

را تبیین کند. فهم این تمایز نیازمند استفاده از تقسیم دویاره<sup>۸۸</sup> نظریه‌های اخلاقی پیامدباور و بایشناختی<sup>۸۹</sup> است.

نظریه‌های اخلاقی پیامدباور آن دسته از نظریه‌های اخلاقی اند که به باور آنها، کنش حق در هر وضعیت معین کنشی است که بهترین نتیجه کلی را برپایه قضاوت از دیدگاه ناشخصی — که وزنی برابر به منافع هر کس می‌دهد — به بار آورد. از نظر گاهی ناشخصی، وضعیت<sup>۹۰</sup>ها از بهترین تا بدترین رتبه‌بندی می‌شوند و یک کنش حق است اگر و فقط اگر بالاترین وضعیت رتبه‌بندی شده را که آن کنشگر می‌تواند تولید کند به بار آورد (Scheffler 1988: 1).

بر عکس، نظریه‌های بایشناختی بر این فرض اند که گاهی شخص مجاز است به شیوه‌ای عمل کند که بهترین نتیجه را به بار نمی‌آورد یا حتی — آن چنان که معمول تر است — از اقدام به شیوه‌ای که بهترین وضعیت را به بار می‌آورد منع شود. برای نمونه، بایشناس — بر خلاف پیامدباور — ممکن است اظهار دارد که کشتن یک شخص حتی برای نجات چند نفر از مرگ گاهی نااخلاقی است.

نظریه‌های بایشناختی الزاماً نظریه‌های حق‌بنیاد نیستند. آنها می‌توانند مدعی وجود تکلیف‌هایی باشند بی آنکه تأیید کنند بهره‌مندان این تکلیف‌ها دارای حق اند. با وجود این، بسیاری از نظریه‌پردازان بایشناختی بر این مسأله پافشاری می‌کنند که تکلیف در حقیقت بر حق استوار است (Kamm 1996).

به نظر می‌رسد که نظریه «حق به‌منزله برگ برنده» در اردوگاه بایشناختی قرار می‌گیرد؛ زیرا، در چهارچوب این نظریه، حق‌ها به‌منزله محدودیت‌هایی در راه پی‌جویی هدف‌های مطلوب ایفای نقش می‌کنند. با وجود این، می‌توان نتایج آن را به گونه‌ای با واژگان پیامدباور قالب‌بندی کرد. اگر ارزش وضعیت‌ها نه‌تنها بر پایه سودمندی کلی

88. dichotomy = دوقطبی

89. deontological = بایشناختی

90. state of affairs

یا بهروزی<sup>۹۱</sup> افراد که بر مبنای شمار بیش تر یا کم تر حق های مورد رعایت نیز تعیین شود، در آن صورت احتمالاً زبان حق ها را می توان با پیامدباوری آشتی داد.

این دیدگاه را — که «پیامدباوری حق ها»<sup>۹۲</sup> نامیده می شود — می توان با ترسیم تمایزی میان نقض<sup>۹۳</sup> حق و دست اندازی<sup>۹۴</sup> به حق تبیین کرد (Thomson 1986: 51-2). نقض حق عبارت است از دست اندازی ناموجه به آن، در حالی که دست اندازی به حق می تواند موجه باشد یا ناموجه. دست اندازی به حق هنگامی موجه است که حق از رهگذر هدف های اجتماعی متضاد (برای نمونه، هنگامی که دغدغه های امنیتی اعمال محدودیت هایی را بر آزادی بیان توجیه می کنند) یا حق های متضاد (برای نمونه، هنگامی که حق بهره مندی شخصی از حریم خصوصی اعمال محدودیت هایی را بر آزادی بیان توجیه می کند) نادیده گرفته شود. پیامدباوری حق ها کمینه گری<sup>۹۵</sup> دست اندازی به حق ها را هدفی جمعی به تصویر می کشد که با هدف های دیگر مانند بیشینه گری سود در تضاد است. بر پایه این دیدگاه، هنگامی که دست اندازی به حق از دست اندازی بیش تر به همان نوع حق جلوگیری می کند، حق ها همیشه به گونه ای موجه مورد دست اندازی قرار می گیرند.

پیامدباوری حق ها بسیاری از قضاوت های اخلاقی فهم همگانی را تبیین می کند. برای نمونه، این نظریه می تواند تبیین کند که چرا پزشکان از کشتن شخصی سالم حتی هنگامی که کشتن وی زندگی سه بیماری را نجات می دهد که (در نتیجه بیماری طبیعی) منتظر عمل پیوند فوری اند، منع می شوند. از نظرگاه پیامدباوری حق ها، وضعیتی که در آن سه شخص به طور طبیعی می میرند (بدون دست اندازی به

91. well-being = خوش - زیستی

92. consequentialism of rights

93. violation

94. infringement

95. minimization



حق آنان مبنی بر کشته نشدن)، (بنا به ظاهر) بهتر از وضعیتی است که در آن، حتی یک شخص کشته می‌شود (مشروط بر آنکه سایر شرایط برابر باشند). زیرا، مردن در نتیجه دست‌اندازی به حق شخص مبنی بر کشته نشدن وضعیتی بدتر از مرگی است که مستلزم دست‌اندازی به این حق نیست (یعنی مرگ طبیعی). در وضعیت نخست، فقط مرگ وجود دارد؛ در حالی که در وضعیت اخیر، افزون بر مرگ، قتل و بی‌توجهی به زندگی انسانی نیز وجود دارد. در ارزیابی پیامدباورِ وضعیت‌های مختلف، به این عوامل ناملموس اهمیت بیش‌تری داده می‌شود.

پیامدباوریِ حق‌ها — افزون بر حل مسائل اخلاقی مانند منع پزشکان از کشتن یک نفر برای نجات جان چند نفر — می‌تواند روال<sup>۹۶</sup>‌های نهادین مختلف را نیز توجیه کند. دولت اغلب پول بسیار بیش‌تری را به پیش‌گیری از قتل عمدی یا سرقت اختصاص می‌دهد تا به پیش‌گیری از مرگی طبیعی یا مقفود شدن مال که مستلزم دست‌اندازی به حق نیستند.

با وجود این، بایاشناسان قشری<sup>۹۷</sup> «پیامدباوریِ حق‌ها» را رد کرده و به یک دیدگاه ضدپیامدباور<sup>۹۸</sup> محدودتر پای‌بند اند (Nozick 1974: 28-30). نوزیک بر این باور است که رعایت حق‌ها گاهی ایجاب می‌کند که یک کنشگر به حقی دست‌اندازی نکند حتی هنگامی که این امر از دست‌اندازی به حق بیش‌تری از همان نوع جلوگیری کند. حتی اگر الف، ب و پ هر یک حقی مبنی بر کشته نشدن داشته باشند، ممکن است یک کنشگر تکلیفی داشته باشد مبنی بر نکشتن الف (تکلیفی که بر پایه حق‌های شخص الف استوار است) حتی اگر کشتن وی ب و پ را از کشته شدن (نه از مرگ طبیعی) نجات دهد. ویژگی حق‌ها این است که — برخلاف دیگر ملاحظه‌ها — کنشگر آنها را نه از رهگذر کمینه‌گری دست‌اندازی به حق‌ها که از رهگذر عدم دست‌اندازی به

96. practice

97. orthodox

98. anticonsequentialist

آنها رعایت می‌کند؛ یعنی، با انگاشتن حق‌ها به‌مثابه محدودیت‌هایی بایاشناختی. درک حق‌ها بر پایه محدودیت‌های بایاشناختی برخی از ویژگی‌های حیرت‌آور آنها را تبیین می‌کند. برای نمونه، بسیاری بر این باور اند که انسان‌ها تکلیفی دارند به عدم تخریب آثار هنری ارزش‌مند یا مبنی بر ریشه‌کن نکردن گونه‌های خاصی از حیوانات. ولی، از این تکلیف‌ها به‌ندرت با واژگان حق سخن گفته می‌شود. تفاوت میان تکلیف به عدم تخریب آثار هنری ارزش‌مند و تکلیف به نکشتن افراد آن است که به نظر می‌رسد ما همیشه به لحاظ اخلاقی مجاز ایم (و شاید حتی ملزم ایم) که برای نجات چند اثر هنری به همان اندازه ارزش‌مند، یک اثر هنری را تخریب کنیم؛ در حالی که همیشه مجاز نیستیم یک شخص را برای جلوگیری از کشته شدن دیگران بکشیم (Kamm 1996: 241-2).

دست‌اندازی به حقی برای جلوگیری از دست‌اندازی‌های بسیار به همان نوع حق می‌تواند امری خردناپذیر<sup>۹۹</sup> به نظر برسد. برخی از نظریه‌پردازان استدلال می‌کنند که مبنای امکان‌پذیری منع‌کنشگر از کشتن یک شخص برای نجات چند نفر از کشته شدن، بر پایه جایگاه خاص این کنشگر و به‌ویژه بر رابطه این کنشگر با کنش مربوط استوار است (Williams 1973: 93-100; Nagel 1986: 175-85). این کنشگر با کشتن دیگری – حتی اگر این کشتن مانع کشته شدن چند شخص دیگر شود – تحت هدایت قصدی شریانه قرار می‌گیرد که کنشگری<sup>۱۰۰</sup> وی را فاسد می‌کند. نیگل<sup>۱۰۱</sup> بر این باور است که با ارتکاب عمدی بدی برای جلوگیری از بدی گسترده‌تر، «من آن بدی را در آنچه انجام می‌دهم می‌گنجانم: این آفرینشگری<sup>۱۰۲</sup> عمدی من است و دلایل ناشی از آن از نظر من بزرگ‌نمایی و

99. irrational

100. agency = فاعلیت

101. Nagel

102. creation

روشن می‌شوند» (Nagel 1986: 180). این نوع تبیینِ تبیینِ «کنشگر محور»<sup>۱۰۳</sup> عنوان‌گذاری شده است؛ بدین معنا که، «مقداری از کیفیت کنشگری که به طور عمده به حق‌ها و ویژگی‌های بزه‌دیده مربوط نیست تکلیفی را بر کنشگر مبنی بر عدم اقدام اعمال می‌کند» (Kamm 1996: 238).

با وجود این، تبیینِ کنشگر محور نمی‌تواند توجیهی را دربارهٔ محدودیت‌های بایشناختی در بسیاری از شرایطی که تصور می‌شود این محدودیت‌ها در آنجا اعمال می‌شوند، فراهم کند. به‌ویژه، این تبیین نمی‌تواند توضیح دهد که چرا کنشگر از دست‌اندازی به حق یک بزه‌دیده برای نجات چند بزه‌دیدهٔ دیگر از دست‌اندازی به حق‌شان که از سوی همان کنشگر صورت گرفته است منع می‌شود. شخصی را در نظر بگیرید که تراموایی را به قصد قتل پنج نفر به سوی آنان می‌فرستد. پس از تأمل بیش‌تر، خود این کنشگر ناگهان به ترس‌اش در این باره که این عمل نقض حق آنان مبنی بر کشته نشدن است پی می‌برد و تصمیم می‌گیرد که آنان را نجات دهد. متأسفانه، تنها راه نجات آنان عبارت است از هل دادن نفر ششم در مسیر این تراموا. این کوشش برای نجات (نجات این پنج نفر از کشته شدن از سوی این کنشگر) درست به اندازهٔ وقتی که این کنشگر شخصی را می‌کشد تا پنج نفر دیگر را از کشته شدن از سوی شخصی دیگر نجات دهد ناروا به نظر می‌رسد (Kamm 1996: 242).

در حالی که این قضیه یکی از مثال‌های نقض مهم به نظر می‌رسد، احتمالاً بتوان آن را در چهارچوب اخلاقِ کنشگر محور حل و فصل کرد؛ بدین گونه که، بپذیریم در حالی که کنشگران مسؤوَل کنش‌های گذشتهٔ خود اند، کنشگری آنان همیشه در مورد اعمالی که اکنون در حال ارتکاب آن اند روشن‌تر است. از این رو، در هر لحظهٔ معین، کنشگر مسؤولیت گسترده‌تری برای عدم نقض یک محدودیت دارد تا برای پیش‌گیری از نقض آن در آن لحظه (Brook 1991: 198). این تبیین می‌تواند به

دادن اهمیتِ بیش‌تر به نکشتن نفر ششم (که زندگی وی به کنش آینده من بستگی دارد) نسبت به نجاتِ زندگی آن پنج نفر از سوی من (که زندگی آنان به نجات‌شان از خطرهایی که پیش‌تر ایجاد شده است بستگی دارد، حتی اگر این خطرها را من ایجاد کرده باشم) حکم کند.

با وجود این، اعتراض‌های دیگری را می‌توان نسبت به نظریه‌های کنشگرمحور مطرح کرد. تبیین‌های کنشگرمحور کانون توجه را از بزه‌دیده‌ای که حق‌های وی مورد دست‌اندازی است به کنشگر تغییر می‌دهد. این تغییر مادام که بایاشناسی را یک نظریه اخلاقی فقط تکلیف‌محور<sup>۱۰۴</sup> بینگاریم پذیرفتنی است؛ ولی، هنگامی که محدودیت‌های بایاشناختی را بر پایه حق‌ها توجیه می‌کنیم، نامناسب به نظر می‌رسد. زیرا، حق‌ها در اصل برای حمایت از دغدغه‌های اصلی بزه‌دیدگان طرح‌ریزی شده‌اند نه پاک‌ی روح تکلیف‌دارندگان. اخلاق ناظر به حق‌ها ذاتاً اخلاقی بزه‌دیده‌محور است نه کنشگرمحور (Brook 1991: 201; Kamm 1996: 237-8).

یکی از تبیین‌های بزه‌دیده‌محور بر حرمت‌داری<sup>۱۰۵</sup> اشخاص مبتنی است که آن را بر پایه جداگانگی<sup>۱۰۶</sup> اشخاص تبیین می‌کند (Nozick 1974: 33). به لحاظ اخلاقی نمی‌توان یک زندگی را بر زندگی‌های دیگر برتری داد. منزلت اخلاقی افراد در وضعیتی که بتوان حق زندگی آنان را برای به حداقل رساندن دست‌اندازی کلی به گونه‌ای موجه مورد دست‌اندازی قرار داد، در مقایسه با هنگامی که دست‌اندازی به این حق هرگز مجاز نباشد، کم‌اهمیت‌تر است (Kamm 1996: 261). در وضعیت نخست، حکم کانتی<sup>۱۰۷</sup> مبنی بر عدم رفتار با هیچ شخصی به‌منزله صرف ابزار نقض می‌شود، در حالی که در وضعیت دوم با اشخاص به‌منزله هدف رفتار می‌شود.

104. duty-based

105. inviolability

106. separateness

107. Kantian imperative

ولی، حرمت‌داری افزایش یافته با هزینه‌های گزاف—یعنی به قیمت «نجات‌پذیری»<sup>۱۰۸</sup>—به دست می‌آید (Kagan 1991: 919-20). به موازات افزایش حرمت‌داری، امکان ورود ضرر به ما در صورت نجات دیگران از نقض حق‌شان کم‌تر و کم‌تر خواهد بود. با وجود این، پیامد فرعی ناگزیری در مورد منزلت اخلاقی بهبود یافته ما وجود دارد که عبارت است از کاهش «نجات‌پذیری» ما (Otsuka 1997: 204). هر چه ضرر احتمالی فرد در جلوگیری از دست‌اندازی به حق دیگران کم‌تر باشد، امکان رسیدن خیر به وی از رهگذر جلوگیری از دست‌اندازی‌های فوری به حق‌اش نیز کم‌تر است. چرا انسانیت ما به حرمت‌داری گسترده‌تر حکم می‌دهد و نه به نجات‌پذیری گسترده‌تر؟

یکی از راه‌های تبیین اولویت حرمت‌داری بر نجات‌پذیری ترسیم تمایزی است میان هدف جامعه‌وی حفظ زندگی و اهمیت هنجارین رعایت ارزش زندگی. هر چند این گونه اولویت‌بخشی حرمت‌داری بر نجات‌پذیری می‌تواند به مرگ‌های بیش‌تری بینجامد، احتمالاً نسبت به ارزش زندگی احترام‌گذارتر است. ولی، اثبات این ادعا نیازمند پژوهشی جامع‌تر درباره بنیادهای اخلاقی محدودیت‌های بایاشناختی است.

با این همه، ویژگی شماری<sup>۱۰۹</sup> حق‌ها بر پایه محدودیت‌های بایاشناختی، با وجود آنکه امری ابتکاری است، شتاب‌زده خواهد بود. درک حق‌ها بر پایه محدودیت‌های بایاشناختی کم—دربرگیرنده<sup>۱۱۰</sup> و نیز بیش—دربرگیرنده<sup>۱۱۱</sup> است. این درک بدین دلیل کم—دربرگیرنده است که همه حق‌ها محدودیت‌های بایاشناختی نیستند. حق من مبنی بر کشته نشدن، به‌منزله پیامد صرفاً پیش‌بینی‌پذیر ولی ناخواسته رفتار دیگران، در اغلب موارد تابع استدلال پیامد‌باور است. فرض کنید که شخصی به‌عمد تراموایی را به سوی دو نفر راه انداخته است. شخص دیگری می‌تواند با منحرف کردن مسیر

108. saveability

109. characterize

110. underinclusive

111. overinclusive

این تراموا به سوی یک رهگذر بی‌گناه، زندگی این دو نفر را به قیمت زندگی آن رهگذر نجات دهد. در اینجا، دیدگاه متداول آن است که چون دست‌اندازی به حق این رهگذر موجب حمایت از حق‌های بیش‌تری از همان نوع می‌شود، حق باید به گونه‌ای موجه مورد دست‌اندازی قرار بگیرد.

علت بیش - دربرگیرنده بودن این تحلیل آن است که همه محدودیت‌های بایاشناختی حق نیستند. ممکن است کسی استدلال کند که نباید گذاشت دانش‌آموزی که حین تقلب دستگیر شده است بی‌مجازات بماند، حتی اگر با مجازات نکردن وی بتوان اطلاعاتی را دربارهٔ پنج تقلب‌کنندهٔ دیگر به دست آورد. این پدیده را نمی‌توان بر پایهٔ حق تبیین کرد؛ مگر آنکه بر این باور باشیم که این تقلب‌کننده حقی مبنی بر مجازات نشدن دارد (Otsuka 1997: 205).

سرانجام، در حالی که نظریهٔ حق به‌منزلهٔ برگ برندهٔ طرحی مفهومی است، محدودیت‌های بایاشناختی آنچنان با نظریهٔ اخلاقی کانتی خاصی مرتبط اند که نمی‌توان آنها را شرحی ناظر به مفهوم حق انگاشت. نظریه‌هایی که وجود محدودیت‌های بایاشناختی را فرض می‌گیرند اغلب بر مفاهیمی مانند کرامت، خود-رهبری و کنشگری تکیه می‌کنند. اگر در حقیقت مفهوم حق با محدودیت‌های استوار بر این ارزش‌ها یکی گرفته شود، فقط کانتی‌ها هستند که به گونه‌ای مشروع از این مفهوم استفاده می‌کنند. این مسأله از اعتبار بایاشناسی به‌منزلهٔ نظریه‌ای اخلاقی نمی‌کاهد، ولی حاکی از آن است که بایاشناسی نمی‌تواند به‌مثابهٔ نظریه‌ای ناظر به حق‌ها ایفای نقش کند؛ زیرا، نقش حق‌ها را درون گسترهٔ گسترده‌ای از نظریه‌های اخلاقی و سیاسی نا - کانتی تبیین نمی‌کند.

### حق‌ها و نقش آنها در نظریهٔ اخلاقی

#### آیا حق‌ها پایه‌ای اند؟

فیلسوفان اغلب استدلال می‌کنند که حق‌ها پایه‌ای نیستند، بلکه اشتقاقی از ارزش‌های

بنیادی تر اند. راز<sup>۱۱۲</sup> در مطلب زیر این نظر را ابراز می‌کند: «ادعاهای مربوط به حق‌ها نوعاً نتایجی میانه<sup>۱۱۳</sup> در استدلال‌ها به حساب می‌آیند و این استدلال‌ها گستره‌ای از ارزش‌های غایی تا تکلیف‌ها را دربرمی‌گیرند» (Raz 1986: 181). راز آنچه را می‌توان فرضیه فروکاست‌گر<sup>۱۱۴</sup> نامید به شکل زیر بیان می‌کند: ارزش‌های زیربنای حق‌ها به لحاظ مفهومی بر حق‌ها مقدم بوده و قلمرو و توان‌مندی آنها را تعیین می‌کنند.

بررسی انتقادی فرضیه فروکاست‌گر نیازمند پژوهشی جامع دربارهٔ گفتمان حق‌ها است. این گونه نیست که همهٔ دلایل توجیه‌کنندهٔ حمایت از بیان یا دین دلیلی را جهت اثبات حقی برای بیان آزاد یا حقی برای آزادی دین فراهم کنند. برای نمونه، ممکن است حمایت از بیان برای شکوفایی اقتصادی مناسب باشد. چنین سهمی در شکوفایی اقتصادی دلایلی را برای حمایت از بیان فراهم می‌کند، ولی از سهم‌گذاری بیان در شکوفایی اقتصادی جهت توجیه اثبات حقی برای بیان آزاد استفاده نمی‌شود (Harel 1997: 104). بنا بر این، باید دو دسته دلایل را از یکدیگر متمایز کرد: دلایل ذاتی حق (که به واسطهٔ آنها، درخواست معینی به‌مثابهٔ حق طبقه‌بندی می‌شود) و دلایل نا-ذاتی<sup>۱۱۵</sup> حق (که ممکن است پشتیبانی از موضوع مورد حمایت حق — برای نمونه، بیان — را توجیه کنند، ولی گنجاندن آن را درون قلمرو حق بیان آزاد توجیه نکنند). خود-رهبری دلیلی ذاتی برای بیان است؛ زیرا، برای توجیه حمایت از حق بیان آزاد مورد استفاده قرار می‌گیرد، در حالی که شکوفایی اقتصادی دلیلی نا-ذاتی برای این حق است.

طرفداران فرضیه فروکاست‌گر با دو چالش عمده در تبیین شیوهٔ عمل کرد حق‌ها در گفتمان حقوقی و اخلاقی روبه‌رو اند (Harel 2003: 264). از حق بیان آزاد می‌توان

112. Raz

113. intermediate

114. reductionist

115. extrinsic = غرضی

به منزله نمونه‌ای که این دو چالش را نشان می‌دهد استفاده کرد. نخست، طرفداران فروکاست‌گری<sup>۱۱۶</sup> باید برخورد نایکسان با دلایل<sup>۱۱۷</sup> را تبیین کنند: چرا برخی از دلایل پشتیبان بیان به منزله دلایل توجیه‌کننده حق بیان آزاد طبقه‌بندی می‌شوند، در حالی که از دلایل دیگر فقط برای توجیه حمایت از بیان استفاده می‌شود. احتمالاً، در ارزیابی مطلوبیت سانسور بیان، تمایزگذاری میان خود-رهبری یا بازارگاه ایده‌ها (که به منزله دلایلی ذاتی طبقه‌بندی می‌شوند) و دیگر دلایل — برای نمونه، شکوفایی اقتصادی (که به مثابه دلایلی نا-ذاتی طبقه‌بندی می‌شود) — خودسرانه به نظر می‌رسد. چرا باید نوعی دویارگی میان دلایل توجیه‌کننده حمایت از بیان و دلایل توجیه‌کننده اثبات حق بیان آزاد ترسیم کرد و چرا دلایل اخیر باید چنین اهمیتی در گفتمان سیاسی داشته باشند؟ دوم، طرفداران فروکاست‌گری باید دلایل برخورد نایکسان با فعالیت‌ها<sup>۱۱۸</sup> را تبیین کنند: چرا فقط برخی از فعالیت‌ها (برای نمونه، بیان) و نه همه فعالیت‌های ارتقاءدهنده خود-رهبری مورد حمایت قرار می‌گیرند. اگر، برای نمونه، بیان فقط بدین دلیل مورد حمایت قرار می‌گیرد که برای خود-رهبری مناسب است، در آن صورت احتمالاً این حمایت باید به هر فعالیتی که به اندازه بیان ارتقاءدهنده خود-رهبری است نیز داده شود (مشروط بر آنکه حمایت از این فعالیت‌ها با دیگر هدف‌های ارزش‌مند در تضاد قرار نگیرد).

تبیین برخورد نایکسان با فعالیت‌ها برای فروکاست‌گران به طور خاص دشوار است. اگر ارزش حق‌ها، در واقع، از ارزش‌های زیربنای آنها ناشی می‌شود، انتظار می‌رود که قلمرو این حق‌ها و توان‌مندی‌شان به طور کامل با توان‌مندی و قلمرو ارزش‌های زیربنای آنها یکسان باشند. اگر آنچه واقعاً به حساب می‌آید خود-رهبری به خودی خود است (یا هر دلیل ذاتی دیگر زیربنای حمایت از آن حق)، طبقه‌بندی خاص حق‌ها بر

116. reductionism

117. differential treatment of reasons

118. differential treatment of activities



پایه فعالیت‌های حمایت‌شده متزلزل به نظر می‌رسد. به جای طبقه‌بندی حق‌ها به‌منزله حق‌هایی برای فعالیت‌های حمایت‌شده — برای نمونه، بیان یا دین —، باید حق‌ها را بر پایه ارزش‌های زیربنای آنها — برای مثال، خود-رهبری یا کرامت — طبقه‌بندی کرد. با حمایت از بیان یا دین به‌جای حمایت از همه فعالیت‌های ارتقاءدهنده خود-رهبری — فعالیت‌های حمایت‌شده را می‌پرستیم و اهمیت ارزش‌های زیربنایی را کاهش می‌دهیم.

آیا نظریه‌ای نا-فروکاست‌گر<sup>۱۱۹</sup> در مورد حق‌ها می‌تواند تبیینی سودمند را درباره اهمیت فعالیت‌هایی مانند بیان یا دین فراهم کند؟ یکی از دشواری‌های آشتی دادن نا-فروکاست‌گری<sup>۱۲۰</sup> با روال‌های حاکم بر گفتمان حق‌ها این است که در بحث درباره قلمرو حق‌ها یا جدیت آنها، دادرسان و فیلسوفان نوعاً ارزش‌های زیربنای حق‌ها را بررسی می‌کنند. پرونده‌های مربوط به بیان آزاد در اغلب موارد از رهگذر بررسی دقیق ارزش‌های توجیه‌کننده حمایت از بیان حل‌وفصل می‌شوند. به نظر می‌رسد که توسل به این ارزش‌ها در حل‌وفصل اختلاف‌های مربوط به قلمرو و جدیت حق بیان آزاد گواهی است بر اعتبار فروکاست‌گری.

با وجود این، این استدلال پشتیبان فروکاست‌گری بر یک مغالطه مبتنی است. لازم نیست که نا-فروکاست‌گران اهمیت ارزش‌ها یا به‌طور گسترده‌تر اهمیت دلایل ذاتی را در تعیین جدیت و قلمرو حق‌ها انکار کنند. در عوض، نا-فروکاست‌گری مدعی است که ارزش‌های زیربنای حمایت از حق‌ها به روال‌های اجتماعی‌ای وابسته‌اند که هدفشان حمایت از این ارزش‌ها است. این ادعا بخشی از پدیده گسترده‌تری است با عنوان وابستگی اجتماعی ارزش به روال‌های اجتماعی نگه‌دارنده آن (Raz 1999: 204).

راز خاطر نشان می‌کند که روال‌های اجتماعی دو نقش مهم در تسهیل تحقق ارزش‌ها دارند. نخست، دسترسی به ارزش‌ها به درک جامعه‌وی آنها و انتقال این شناخت و چنین

119. nonreductionist

120. nonreductionism

انتقالی نیز به داشتن مفاهیم بستگی دارد که از رهگذر روال‌های اجتماعی نگه‌داری و ایجاد می‌شوند (Raz 1999: 204-5). وانگهی، این روال‌های اجتماعی «بافت»<sup>۱۲۱</sup> کالاهای جامعه‌ی را «متراکم کرده» و «به آنها امکان می‌دهند که با ظرافت بیش‌تر و تفاوت‌های ظریف گسترده‌تر گسترش یابند» (Raz 1999: 205). کالاهای جدیدی که به لحاظ اجتماعی تولید می‌شوند فقط هنگامی گسترش می‌یابند که روال‌های نگه‌دارنده آنها ایجاد شوند. این کالاها صرفاً نمودهای جدیدی از ارزش‌های موجود نیستند، بلکه در حقیقت ارزش‌های جدیدی اند که با پدیداری روال‌های نگه‌دارنده خود پدیدار می‌شوند.

وابستگی اجتماعی دست‌رسی به ارزش و وابستگی اجتماعی خود ارزش را می‌توان در مورد بافت<sup>۱۲۲</sup> حق‌ها و توجیه نظریه‌ای نا- فروکاست‌گر درباره آنها اعمال کرد (Harel 2003: 269-75). در بافت بیان و خود-رهبری، دیدگاه نا- فروکاست‌گری بر آن است که سهم حق بیان آزاد در ارتقاء خود-رهبری به عرف جامعه<sup>۱۲۳</sup> پشتیبان بیان به خاطر خود-رهبری بستگی دارد. این وابستگی را می‌توان بر پایه دو مبنا توجیه کرد. نخست، در جامعه‌هایی که حق بیان آزاد به خاطر خود-رهبری مورد حمایت قرار می‌گیرد، افراد خود-رهبری خود را از رهگذر بیان و نه فعالیت‌های دیگر اعمال می‌کنند. از این رو، درک امکان اعمال خود-رهبری از رهگذر بیان درونی شده<sup>۱۲۴</sup> و افراد به اعمال خود-رهبری خود از رهگذر اعمال حق بیان آزادشان عادت می‌کنند. دوم، درک خاص این مسأله که منظور از خود-رهبری کامل چیست با روال‌هایی که به لحاظ اجتماعی مورد حمایت قرار می‌گیرند هم‌سنگ است. به طور کلی، نا- فروکاست‌گران بر نوعی وابستگی دوسویه تنگاتنگ میان ارزش‌ها و روال‌های تقویت‌کننده این ارزش‌ها

121. texture

122. context = بستر

123. societal convention

124. internalize

پافشاری می‌کنند. خود-رهبری به وجود و تقویت روال‌های اعمال خود-رهبری که به لحاظ عرفی به رسمیت شناخته شده‌اند، بستگی دارد.

این نظریهٔ نا-فروکاست‌گر دو ویژگی اساسی حق‌ها را تبیین می‌کند. نخست، این نظریه تبیین می‌کند که چرا ایجاد حق‌ها به خاطر ارتقاء ارزش‌های زیربنای آنها مهم است. دادرسان در ترسیم مرزهای حق بیان آزاد نوعاً ارزش‌های زیربنای این حمایت را تکرار می‌کنند. اعمال خود-رهبری صرفاً به حمایت از فعالیت‌های ارتقاءدهندهٔ ارزش — مانند بیان — بستگی ندارد، بلکه به حمایت از این فعالیت‌ها به خاطر ارتقاء ارزش‌های مربوط نیز بستگی دارد. فقط آگاهی کامل از هدف‌مندی<sup>۱۲۵</sup> این روال‌ها است که دسترسی به این ارزش‌ها را تسهیل می‌کند و چنین آگاهی‌ای از رهگذر تکرار قضائی<sup>۱۲۶</sup> نقش ارزش‌ها در توجیه این حق و تعیین قلمرو آن پروراند می‌شود. دوم، نا-فروکاست‌گری یکی از ویژگی‌های بسیار حیرت‌آور گفتمان حق‌ها را تبیین می‌کند. دادگاه‌ها و فعالان حقوق بشری از یک سو اغلب به شدت طرفدار حمایت از حق‌های معینی بوده و بر این باور اند که حمایت‌شان برای حفظ شایستگی<sup>۱۲۷</sup> جامعه امری اساسی است و در عین حال به‌خوبی آگاه‌اند که در جامعه‌های شایستهٔ دیگر، همین حق‌های خاص حمایت‌نشده باقی مانده یا به شیوه‌های متفاوتی مورد حمایت قرار می‌گیرند. فقط به سرسختی ایالات متحد آمریکا در حمایت از حق بیان آزاد بنگرید و آن را با حمایت سازش‌گر<sup>۱۲۸</sup> تر غالب در اتحادیهٔ اروپایی مقایسه کنید. وابستگی دوسویهٔ ارزش‌ها و روال‌ها به یکدیگر تبیینی را فراهم می‌کند که بر این گمانه<sup>۱۲۹</sup> مبتنی است که ارزش‌ها — دست‌کم به طور جزئی — به فعالیت‌ها و روال‌های

125. meaningfulness

126. judicial reiteration

127. decency

128. compromising

129. conjecture

جامعوی وابسته اند. این گمانه نسبیّت‌باوری<sup>۱۳۰</sup> کامل را ایجاب نمی‌کند، ولی بر این امر دلالت دارد که سنت‌های مختلف می‌توانند تغییرهای چشمگیر در قلمرو و جدیّت حمایت داده‌شده به حق‌ها در جامعه‌های مختلف را توجیه کنند.

این زیربخش این فرضیه را اثبات کرد که ارزش‌ها و حق‌ها به یکدیگر وابستگی دوسویه دارند. با وجود این، برخی از نظریه‌پردازان اخلاق اظهار می‌دارند که حق‌ها با ارزش‌ها فرق دارند و حتی گاهی استدلال می‌کنند که جهانی بی‌حق از جنبه‌هایی بنیادین از جهانی حق‌بنیاد بهتر است. بند بعدی به بررسی این اتهام می‌پردازد.

### آیا نظریه اخلاقی به حق‌ها نیاز دارد؟ مخالفت «پیش‌رونده»<sup>۱۳۱</sup> با حق‌ها

نظریه‌پردازان اخلاق نگرش‌های متضادی درباره حق‌ها دارند. برخی از آنان حق‌ها را یکی از مؤلفه‌های اساسی و بی‌مناقشه هر گونه نظم اجتماعی به لحاظ اخلاقی—پذیرفتنی می‌انگارند؛ به گونه‌ای که، شورش علیه حق‌ها مانند شورش علیه نظم اخلاقی در معنای دقیق کلمه است. بخش عمده‌ای از گفتمان بین‌المللی درباره حق‌ها بر این فرض مبتنی است که با وجود اختلافی بنیادین در این باره که افراد چه حق‌هایی دارند و چگونه باید آنها را با دیگر ارزش‌های مهم به حالت تعادل درآورند، هر جامعه شایسته از حق‌های معینی حمایت می‌کند. نظریه‌پردازان دیگر بر این مسأله پافشاری می‌کنند که حق‌ها درکی جزئی یا یک‌سوگرا<sup>۱۳۲</sup> از اخلاق را بازتاب می‌دهند؛ درکی که بازتاب‌دهنده قانون پرستی<sup>۱۳۳</sup>، صورت پرستی<sup>۱۳۴</sup>، فردباوری، و شاید حتی مردگانگی<sup>۱۳۵</sup> و اروپامحوری<sup>۱۳۶</sup> است؛ به گونه‌ای که، برداشتی اخلاقی تحت حاکمیت حق‌ها (یا نظمی قانونی تحت حاکمیت حق‌ها) بازنمود برداشتی فرقه‌ای از نظمی اخلاقی یا

130. relativism

131. progressive

132. biased

133. legalism

134. formalism      ظاهرپرستی

135. masculinity      مردانگی

136. Eurocentrism

قانونی است.

ویژگی‌های مرتبط متعددی وجود دارند که با حق‌ها همبسته بوده و مخالفت با گفتمان حق‌بنیاد را تبیین می‌کنند. نخست، حق‌ها به منزله موانعی که از پی‌جویی راحت هدف‌های جمعی و اجتماعی جلوگیری می‌کنند درک می‌شوند. فایده‌باوران نوعاً نگران این مسأله‌اند که رعایت حق‌ها به قیمت پی‌جویی عقلانی شکوفایی اجتماعی به دست آید. بنتام در اقدام معروف خود در رد اعلامیه فرانسوی حق‌ها دو اعتراض عمده را نسبت به حق‌ها مطرح کرد. نخستین استدلال وی این بود که حق‌ها وجودی مقدم بر شناسایی‌شان از سوی جامعه — به‌ویژه از سوی سامانه حقوقی — ندارند و سخن گفتن درباره آنها گویی که مستقل از قانون وجود دارند چیزی جز «یاوه‌ای زبان‌آورانه»<sup>۱۳۷</sup> یا یاوه‌ای متظاهرانه نیست (Bentham 1987: 53). وانگهی، از نظر وی، «هیچ حقی وجود ندارد که وقتی لغو آن برای جامعه مفید است، لغو آن امکان‌پذیر نباشد» (Ibid). بر پایه استدلال دوم، حق‌ها در اغلب موارد متهم‌اند به اینکه بسیار فردباورانه بوده و همبستگی اجتماعی<sup>۱۳۸</sup> را مختل می‌کنند. مارکس این اتهام را با ساده‌ترین واژگان به شکل زیر بیان کرد: «از این رو، هیچ یک از به‌اصطلاح حق‌های انسان فراتر از انسان خودمدار — انگار<sup>۱۳۹</sup> نیست؛ انسانی در جامعه مدنی، یعنی فردی که پشت هوس‌ها و منافع خصوصی خود سنگر گرفته و خود را از جامعه جدا می‌کند» (Marx 1987: 147). حق‌ها — به‌ویژه «حق‌های انسان»<sup>۱۴۰</sup> در تقابل با حق‌های شهروندان<sup>۱۴۱</sup> — از آرزوهای خودخواهانه فرد فزون‌خواه حمایت کرده و تضادی ذاتی را میان افراد مستقل و جامعه‌ای که آزادی آنان را محدود می‌کند فرض می‌کنند. دست‌اندرکاران گفتمان حق‌ها جامعه

137. rhetorical nonsense

138. disruptive social solidarity

139. egoistic

140. man rights

141. rights of citizens

را «چهارچوبی بیرونی نسبت به افراد و محدودیتی برای خودبسی<sup>۱۴۲</sup> آغازین آنان» می‌انگارد (Marx 1987: 147).

به‌تازگی، این اتهام‌ها محل تأکید خود را تغییر داده و بر این ادعا متمرکز شده‌اند که گفتمان حق‌ها در ذات خود فرقه‌گراست؛ یعنی، حالتی مردگانه یا اروپامحور از استدلال را بازتاب می‌دهد. دانش‌وران فمینیستی استدلال کرده‌اند که زنان بر پایهٔ رابطهٔ شخصی می‌اندیشند نه بر پایهٔ حق‌ها. تفکر بر پایهٔ حق‌ها تصویری از افراد را به‌منزلهٔ [موجوده‌هایی] خودمدار-انگار و ضداجتماعی مجسم می‌کند که بازتاب‌دهندهٔ شیوهٔ تفکر مردانه است (Haedwig 1990: 61). دیگر دانش‌وران این اتهام را وارد کرده‌اند که حق مفهومی غربی است که فضایی کافی برای گونه‌گونی فرهنگ‌ها باقی نمی‌گذارد (Panikkar 1982). به‌عکس، دیگر فرهنگ‌ها تأکید گسترده‌تری بر تکلیف‌ها به‌مثابهٔ بخشی از نظم اخلاقی دارند، روابط میان فرد و جامعه یا اجتماع را به گونه‌ای متفاوت درک می‌کنند، یا حتی جدایی‌پذیری<sup>۱۴۳</sup> افراد را انکار می‌کنند. افراطی‌ترین طرفداران این دیدگاه حق‌ها و به‌ویژه حقوق بشر را شکلی از امپریالیسم فرهنگی<sup>۱۴۴</sup> یا حتی توطئه‌ای غربی (Teson 1985: 896-7) یا حتی امری بی‌ربط، بی‌معنا یا اعمال‌نشدنی در مورد جامعه‌های ناغربی (Pollis and Schwab 1979: 9, 13) توصیف کرده‌اند.

دشمنان رادیکال حق در برابر خود مفهوم حق مقاومت می‌کنند. به‌عکس، دشمنان میانه‌رو حق آنها را به‌خودی‌خود رد نمی‌کنند، بلکه در پی محدود کردن قلمرو استدلال حق‌بنیاد و اعمال‌پذیری آن، یا مناسب بودن آن برای حوزه‌های معینی‌اند. از این رو، برخی از نظریه‌پردازان فمینیست از کنارگذاری حوزهٔ خانواده از حوزهٔ حق‌ها به‌منظور حفظ انسجام درون خانواده طرفداری می‌کنند (Hardwig 1990). جماعت‌باوران<sup>۱۴۵</sup>

142. self-sufficiency

143. separability

144. cultural imperialism

145. communitarians

اغلب پیشنهاد می‌کنند که زبان حق‌ها را باید با گفتمان دیگری — برای نمونه، گفتمانی که اهمیت تعهدهای «مدیون به» جامعه را بدون کنارگذاری کامل گفتمان حق‌ها برجسته می‌کند — تکمیل کرد (Taylor 1985: 187). آن دسته از نظریه‌پردازان حقوق بشر که مناسبت جهانی حق‌ها را می‌پذیرند اغلب استدلال می‌کنند که روال‌های درک و اجرای حق‌ها با یکدیگر متفاوت بوده و باید هم متفاوت باشند تا با سنت‌های فرهنگی محلی مطابقت کنند (An-Na'im 1992: 3-6). برخی از بنیادی‌ترین مقررات اعلامیه جهانی حقوق بشر — مانند حمایت از مالکیت فردی (ماده ۱۷) و درک خانواده و اهمیت آن (ماده ۱۶) — در تضاد با برداشت‌های فرهنگی محلی قرار داشته و اغلب این برداشت ضمنی وجود دارد که پس باید این مقررات را بر همین مبنا بازنگری کرد (Pollis and Schwab 1979: 9). وانگهی، استدلال می‌شود که تأکید سنتی گسترده‌تر بر حق‌های مدنی و سیاسی در مقایسه با حق‌های اقتصادی پدیده‌ای غربی است که نباید آن را به طور جهانی اعمال کرد. بر پایه این دیدگاه، حقوق بشر را باید به شیوه‌ای تفسیر کرد که از شبکه‌ای از سنت‌های فرهنگی و شرایط اقتصادی تأثیر پذیرد (Falk 1992: 45). حتی برخی از طرفداران تحقق درکی جهانی از حقوق بشر — درکی که نسبتاً مستقل از تغییرهای محلی است — می‌پذیرند که زبان حقوق بشر در مورد شمار نادری از جامعه‌ها که سازوکارهای دیگری برای حمایت از کرامت انسانی دارند — آن گونه که برخی از جامعه‌های سنتی چنین می‌کنند — نامناسب است (Donnelly 1982: 312).

این انتقاد میانه‌رو ارزش فراوانی دارد و اهمیت منطقه‌های فارغ از حق<sup>۱۴۶</sup> — که امکان پرورش خود-انگیزختگی<sup>۱۴۷</sup> در آنجا وجود دارد — و نیز پیچیدگی درک و اجرای حق‌ها را در جامعه‌های مختلف خاطر نشان می‌کند. با وجود این، نقد رادیکال‌تر حق‌ها در معرض دشواری عمده‌ای قرار دارد که می‌توان آن را با دشواری‌ای که

146. rights-free

147. spontaneity

نظریه پردازان بلندپروازانه تر حق‌ها با آن روبه‌رو اند مقایسه کرد. در آغاز خاطر نشان شد که به دلیل گونه‌گونی بسیار در کاربردهای واژه حق، فراهم کردن نظریه‌ای یک‌پارچه درباره حق‌ها احتمالاً بسیار متظاهرانه است. همین گونه‌گونی می‌تواند کوشش‌های صورت گرفته برای فراهم کردن نقدی رادیکال در مورد حق‌ها را با ناکامی روبه‌رو کند. مفهومی را که در کاربردهای خود بسیار چند-جنبه‌ای است، نمی‌توان — بدون تحریف کردن یا کاریکاتوری کردن — به‌منزله مفهومی فردباورانه، مردگانه یا غربی ترسیم کرد. درست همان گونه که به دلیل پیچیدگی بیش از اندازه نمی‌توان حق‌ها را در چهارچوب نظریه‌ای یگانه تحلیل کرد، به همان دلیل نمی‌توان آنها را به طور کامل نیز رد کرد.

### نتیجه‌گیری

حق‌ها را می‌توان بر پایه شکل، درون‌مایه، و توان‌مندی‌شان ویژگی‌شماری کرد. نقش حق‌ها در نظریه اخلاقی بحث‌انگیز بوده و برخی حتی گفتمان حق‌ها را ترویج دهنده یک دستور کار قانون‌پرستانه صوری<sup>۱۳۸</sup> یا دستور کار اخلاقی فرقه‌گرا می‌انگارند.

ارائه نظریه‌ای درباره حق‌ها نیازمند نوعی ترازمندی دقیق در مورد ملاحظه‌های مفهومی و هنجارین است. دشواری عمده برای نظریه‌پردازان عبارت است از ارائه نظریه‌ای که نسبت به شیوه عمل کرد حق‌ها در استدلال عملی حساس بوده و با سنت‌های سیاسی و حقوقی گونه‌گون هم‌ساز باشد. این ملاحظه روشن‌سازی ملاحظه‌های مفهومی را به خاطر ملاحظه‌های هنجارین ایجاب می‌کند. با وجود این، نظریه حق برای آنکه برای دست‌اندرکاران گفتمان حق‌ها مانند دادرسان، فعالان سیاسی و شهروندان باوجدان معنادار باشد، باید برخی پای‌بندی‌ها و انشعاب‌های هنجارین را داشته باشد. بنا بر این، نظریه‌پرداز حق باید تعادل بسیار مناسبی را میان تحلیل



مفهومی و نظریه‌پردازی هنجارین حفظ کند.

جهانی بی‌حق نمی‌تواند به آن اندازه که برخی از طرفداران حق‌ها بدان باور دارند مصیبت‌بار باشد، ولی جهانی هماهنگ (آن گونه که برخی از دشمنان حق‌ها اظهار می‌دارند) نیز نخواهد بود. در جهانی بی‌حق، حساسیت انسانی نامحسوسی از دست خواهد رفت؛ حساسیتی که حق‌دارندگان و دیدگاه آنان را به منزله مؤلفه‌های اصلی نظریه اخلاقی برجسته می‌کند. در چنین جهانی، مردم می‌توانند به خوبی مورد حمایت قرار گیرند، ولی محروم کردن آنان از جایگاه حق‌دارنده بدین معناست که آنان برای دلایل مربوط به حق‌ها مورد حمایت قرار نمی‌گیرند؛ دلایلی که نقش اساسی آنان را در توجیه این حمایت برجسته می‌کنند. نظریه‌های مختلف حق این دغدغه را به شیوه‌های مختلفی بیان می‌کنند. نظریه گزینش کنشگری را برجسته کرده، در حالی که نظریه منفعت بر کیفیت متمایز حق‌دارندگان به منزله دارندگان «منافع غایی» متمرکز است. نظریه‌های بایاشناختی بر عدم تمایل به قربانی کردن حق‌های فردی حتی به خاطر ارتقاء منافع ارزش‌مند تأکید می‌کنند. ولی، حتی اگر این تبیین را از این جهت که بسیار متافیزیکی<sup>۱۴۹</sup> است رد کنیم، به نظر می‌رسد که برخی از کارکردهایی که حق‌ها ایفا می‌کنند در چنین جهانی با ابزارهای مفهومی قیاس‌پذیری جانشین خواهند شد. اکنون، حق‌ها به اندازه‌ای در فرهنگ اخلاقی و حقوقی ما تنیده شده‌اند که درک این مسأله که چنین جهانی چگونه به نظر می‌رسد امکان‌پذیر نیست.

## References

- An-Na'im, Abdullahi A. 1992. Introduction. In Abdullahi A. An-Na'im (ed.), **Human Rights in Cross-Cultural Perspectives: A Quest for Consensus**. Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 1-18.
- Bentham, Jeremy. 1987. Anarchical Fallacies: Being an Examination of the Declaration of Rights issued during the French Revolution. In Jeremy Waldron (ed.), **Nonsense Upon Stilts: Bentham, Burke and Marx on the Rights of Man**. London and New York: Methuen, 46-69.
- Brook Richard. 1991. Agency and morality. **Journal of Philosophy** 88:190-212.
- Donnelly, Jack. 1982. Human rights and human dignity, An analytic critique of non-Western conceptions of human rights. **The American Political Science Review** 76:303-16.
- Dworkin, Ronald. 1977. **Taking Rights Seriously**. Cambridge MA: Harvard University Press.
- Dworkin, Ronald. 1984. Rights as trumps. In Jeremy Waldron (ed.), **Theories of Rights**. Oxford: Oxford University Press, 153-67.
- Falk, Richard. 1992. Cultural foundations for the international protection of human rights. In Abdullahi A. An-Na'im (ed.), **Human Rights in Cross-Cultural Perspectives: A Quest for Consensus**. Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 44-64.
- Feinberg, Joel. 1970. The nature and value of rights. **Journal of Value Inquiry** 4:243-57.
- Hardwing, John. 1990. Should women think in terms of rights? In C. Sunstein (ed.), **Feminism and Political Theory**. Chicago and London: University of Chicago Press, 53-67.
- Harel, Alon. 1997. What demands are rights? An investigation into the relations between rights and reasons. **Oxford Journal of Legal Studies** 17:101-14.
- Harel, Alon. 1998. Revisionist theories of rights? An unwelcome defense. **Canadian Journal of Law and Jurisprudence** 11:227-44.
- Harel, Alon. 2003. Rights-based judicial review: A democratic justification. **Law and Philosophy** 22:247-76.
- Hart, H.L.A. 1982. Legal rights. In H.L.A Hart, **Essays on Bentham: Jurisprudence and Political Theory**. Oxford: Clarendon Press, 162-93.
- Hohfeld, Wesley Newcomb. 1919. **Fundamental Legal Conceptions as Applied in Judicial Reasoning**, ed. Walter Wheeler Cook. New Haven,

- CT: Yale University Press.
- Jhering, Rudolph von. 1915. **The Struggle for Law**, 2nd edn., trans. from 5th edn. John Lalor. Chicago: Callaghan and Co.
- Kagan, Shelly. 1991. Replies to my critics. **Philosophy and Phenomenological Research** 51:919-28.
- Kamm, Frances. 1996. **Morality, Mortality: Rights, Duties, and Status**, vol. II. Oxford: Oxford University Press.
- Kramer, Matthew H. 1998. Rights without trimming. In Matthew Kramer, N. E. Simmonds, and Hillel Steiner (eds.), **A Debate Over Rights: Philosophical Inquiries**. Oxford: Clarendon press, 8-111.
- Kramer, Matthew H. 2001. Do animals and dead People have legal rights? **Canadian Journal of Law and Jurisprudence** 14:29-54.
- Lyons, David. 1994a. Rights, claimants and beneficiaries. In David Lyons (ed.), **Rights, Welfare, and Mill's Moral Theory**. Oxford: Oxford University Press, 23-46.
- Lyons, David. 1994b. Utility and rights. In David Lyons (ed.), **Rights, Welfare, and Mill's Moral Theory**. Oxford: Oxford University Press: 147-175.
- McCloskey, H.J. 1965. Rights. **Philosophical Quarterly** 15:115-27.
- MacCormick, Neil. 1977. Rights in legislation. In P.M. S. Hacker and J. Raz (eds.), **Law, Morality and Society: Essays on Honour of H.L.A. Hart**. Oxford: Clarendon Press, 189-209.
- MacCormick, Neil. 1982. Children's rights: A test case in legal right. In Neil MacCormick (ed.), **Legal Right and Social Democracy**. Oxford: Clarendon Press, 154-66.
- Marx, Karl. 1987. On the Jewish question. In Jeremy Waldron (ed.), **Nonsense Upon Stilts: Bentham, Burke and Marx on the Rights of Man**. London and New York: Methuen, 137-50.
- Nagel, Thomas. 1986. **The View from Nowhere**. Oxford: Oxford University Press.
- Nozick, Robert. 1974. **Anarchy, State, and Utopia**. New York: Basic Books.
- Otsuka, Michael. 1997. Kamm on the morality of killing. **Ethics** 108:197-207.
- Panikkar, R. 1982. Is the notion of human rights a Western concept? **Dio-genes** 120:75-102.
- Pollis, Adamantia and Schwab, Peter. 1979. Human rights: A Western construct with limited applicability. In Adamantia Pollis and Peter Schwab (eds.), **Human Rights: Cultural and Ideological Perspectives**. New

- York: Praeger, 1-18.
- Raz, Joseph. 1986. **The Morality of Freedom**. Oxford: Clarendon Press.
- Raz, Joseph. 1994. Rights and individual well-being. In Joseph Raz (ed.), **Ethics in the Public Domain: Essays in the Morality of Law and Politics**. Oxford: Clarendon Press, 29-44.
- Raz, Joseph. 1999. **The Value of Practice in Engaging Reason: On the Theory of Value and Action**. Oxford: Oxford University Press.
- Scheffler, Samuel (ed.), 1988. **Consequentialism and its Critics**. Oxford: Oxford University Press.
- Sreenivasan, Gopal. forthcoming. A hybrid theory of claim rights. **Oxford Journal of Legal Studies**.
- Sumner, L.W. 1987. **The Moral Foundations of Rights**. Oxford: Clarendon Press.
- Taylor, Charles. 1985. Atomism. In Charles Taylor, **Philosophical Papers: Philosophy and the Human Sciences**, vol II. Cambridge, UK: Cambridge University Press, 187-210.
- Tesòn, Fernando R. 1985. International human rights and cultural relativism. **Virginia Journal of International Law** 25:869-98.
- Thomson, Judith Jarvis. 1986. Some ruminations on rights. In Judith Jarvis Thomson, **Rights, Restitution, and Risk: Essays in Moral Theory**, ed. W. Parent. Cambridge, MA: Harvard University Press, 49-65.
- Jeremy Waldron (ed.). 1984. **Theories of Rights**. Oxford: Oxford University Press.
- Wellman, Carl. 1985. **A Theory of Rights: Persons under Laws, Institutions and Morals**. New York: Rowman and Allanheld.
- Williams, Bernard. 1973. A critique of utilitarianism. In Bernard Williams and J.C.C. Smart, **Utilitarianism: For and Against**. Cambridge, UK: Cambridge University Press.